



”بسوی انقلاب“ و اهداف آن

فوری ترین هدف کمونیست های ایران و جهان، سرنگونی حکومت دیکتاتوری سرمایه داری است. این هدفی است که از ابتدای شکلگیری مرام کمونیستی در بیش از ۱۶۰ سال پیش اعلام شده و هزاران هزار کمونیست در راه رسیدن به این هدف جان خود را از دست داده اند. این هدفی است که کمونیست های ایران، در خیابان ها، زندان ها و حتی چسبیده به دیوارهای اعدام فریاد زده اند و از پنهان داشتن آن شرم می کنند. هرکس که این هدف را مرکز فعالیت ها و تبلیغات خود قرار نداده و ندهد، کمونیست نیست و با ”کمونیست“ خواندن خود، تنها، خیال بهره برداری از تاریخ با عظمت این نهضت و اعتبار آمیخته به آن دارد. هر آنکس که هدف فوری کمونیست ها و جنبش کارگری را به بالا بردن دستمزد و شرایط فروش گرانت تر نیروی کار به سرمایه دار محدود کند، نماینده سرمایه داران است و انگیزه ای جز تحمیل کارگران و به انحراف کشاندن مبارزات طبقه کارگر از فوری ترین و عاجل ترین نیاز مبارزه طبقاتی ندارد.

اما آیا صرفاً با سرنگونی حکومت سرمایه داری، انقلاب اجتماعی بوقوع پیوسته است؟ خیر! اولاً سرنگونی حکومت سرمایه داری فقط به معنای سرنگونی هیت حاکمه کنونی نیست! خصلت انحصاری سرمایه داران همواره باعث می شود که جناح بسیار کوچک و نهایتاً چند صد نفره ای از ایشان قدرت حکومتی را در دست گرفته و دیگر جناح های سرمایه داری را از حکومت حذف کنند. همانطور که جناح خمینی، سرمایه داران هوادار جنبه ملی و نهضت آزادی و حزب توده و ... را در اوایل سال های دهه ۶۰ شمسی حذف کرد. و یا، نمونه ی دیگر آن حذف ”اصلاح طلبان“ طرفدار خاتمی از حکومت در اوایل دهه ۸۰ شمسی بود. دیکتاتوری و استبداد، طبیعت حاکمیت سرمایه داری است که همواره جناحی را بر دیگر جناح های سرمایه داری غالب کرده و گروه های رقیب را از قدرت حذف می کند. در چنین شرایطی است که جناح های دیگر سرمایه داری به شکل ”مخالف“ (اپوزیسیون) در آمده و در شرایط استبدادی، مانند حکومت جمهوری اسلامی، حتی، خواهان حذف فیزیکی و ”تغییر رژیم“ می شوند. [البته در شرایط دیگری چون کشورهای غربی، که قدرت طبقه کارگر و تشکلات آن به مراتب بیش از ایران است و هرگونه برخورد فهرامیز جناح های سرمایه داری با یکدیگر می تواند آغازگر یک انقلاب اجتماعی و سرنگونی کامل حاکمیت سرمایه داری گردد، این جا به جایی قدرت، از طریق انتخابات و بصورت بدون خونریزی انجام می پذیرد.] این نوع جا به جایی قدرت، یعنی سرنگونی هیت حاکمه و جا به جایی آن با جناح های دیگر سرمایه داری، انقلاب خوانده نمی شود. حتی اگر این جا به جایی، مانند سال ۵۷ از طریق قیام مردمی صورت پذیرد. به همین خاطر است که کمونیست ها، انقلاب ۱۳۵۷ را یک انقلاب شکست خورده می نامند. انقلاب زمانی پیروز می شود که کل دستگاه دیکتاتوری طبقه سرمایه دار منهدم شود. و حکومت مستقیم مردم در شکل شورایی و منکی به قدرت مردم مسلح جایگزین آن شود. در غیر اینصورت، انقلاب شکست خورده است و نتیجه ای جز استقرار مجدد دیکتاتوری سرمایه داری ندارد. حال مهم نیست نتیجه آن را ”جمهوری اسلامی“ بنامیم، یا ”جمهوری دمکراتیک“ و یا فقط ”جمهوری“ و یا ... ، تا زمانیکه حکومت شوراهای منکی بر قدرت مسلح مردمی جایگزین حکومت استبدادی و یا پارلمانی بورژوازی نگشته، انقلابی در کار نبوده است و هر آنکس که چنین نتیجه ای را ”انقلاب“ بخواند، هدف و انگیزه اش، سوار شدن بر اعتراضات مردمی برای گرفتن قدرت جناح سرمایه داری مطلوب خودش می باشد. بطور خلاصه: انقلاب، به معنی تغییر حاکمیت سرمایه داران از طریق انهدام ساختار حکومتی استبدادی و پارلمانی و جایگزین ساختن آن با حکومت مستقیم مردم از طریق شوراهای می باشد.

آیا ما انقلاب را صرفاً برای انقلاب کردن می خواهیم؟ خیر! تمامی مردم ایران و بخصوص طبقه کارگر شاهد اند که این حکومت سرمایه داری است که ضرورت انقلاب را به جامعه تحمیل کرده است. این حکومت و اصولاً تمامی نظام اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سرمایه داری بر این مبنا قرار گرفته است که تمامی کارگران و مردم یک کشور تولید کنند، اما منافع و ارزش حاصله از این تولید فقط به جیب سرمایه داران سرازیر شود. کارگر تولیدی، تولید می کند! کارگران خدماتی، به دستگاه های تولید و کارگر تولید و توزیع کالا ... خدمات رسانی می کنند. کارمندان، به کار گرفته می شوند تا حساب و کتاب را طوری نگاه دارند تا تمامی ارزش های تولید شده و منافع تولید به جیب و حساب سرمایه داران واریز شود. معلمان و اساتید نیز مسولیت شان آموزش و پرورش کودکان و جوانان است تا سر به زیر بار آمده و تخصص خود را در اختیار سرمایه داران قرار دهند. تعدادی از ایشان نیز که سرسپردگی شان به سرمایه اثبات شده، تبدیل به کارگزاران آن شده و در بخش بسیار کوچکی از سرمایه شریک می شوند تا بنام نماینده مجلس و وزیر و وکیل و سردار و ... کارگران و اهالی را در زیر یوغ سرمایه نگاه دارند.

”بسوی انقلاب“ ...

امروزه طبقه کارگر ایران می بیند که هر زمان که برای گرفتن حق و حقوق خود اقدامی می کند، با این ماشین عریض و طویل روبروست و هر گاه که از این خیمه شب بازی خسته شده و دست به اعتصاب و اعتراض می زند، با زندان و چوب و چماق و دار پرور می گردد. زنان ما می بینند که هرگاه برای حقوق برابر با مردان حرکتی می کنند، آنها را برای سال ها در دادگاه ها و راهروی مجلس و دالان های کارگزاری حکومت به بیهودگی می چرخانند و هر زمان که جان بر لب برای شکایت به میان مردم رفته تا جلب حمایت کنند، آنها نیز در کنار کارگران به سلول های زندان انتقال می یابند و مورد تعرض و آزارهای روحی و جسمی واقع می شوند. و یا قومیت ها و مذاهب باصطلاح ”اقلیت“، که چیزی جز زندگی به راه و روش مورد اعتقاد و بر مبنای سنت ها و فرهنگ خود ندارند نیز به همین سرنوشت دچار می شوند. خلاصه آنکه، هرکس که با راه و روش زندگی تحمیل شده

شماره یک، سال اول خرداد ۱۳۸۸

گاهنامه سیاسی تبلیغاتی کارگران کمونیست

در این شماره می خوانید

سرمقاله: ص ۱ و ۲

* ”بسوی انقلاب“ و اهداف آن

خبرها و نظرات: ص ۲ تا ۷

* اعلامیه مشترک: شرکت در انتخابات،

شرکت در فقر، بیکاری و استبداد

* سرکوب تجمعات فعالان کارگری در روز جهانی کارگر

* نظام هماهنگ سرکوب و ترهائی درباره

اعتصاب معلمان

* پیروزی کارگران ایرانخودرو

* کردستان، همچنان در فقر می سوزد

* ادامه اعتصاب کارگران چینی کرد کرمانشاه

* آنفولانزای خوکی ”مرض جهانی سازی“

* جنگ تریاک، گذشته و حال

* و

متن آموزشی: ص ۸ تا ۱۲

* پیشنهادی اعلام شروع کار هیأت های

تحریریه ”ایسکرا“ و ”زاربا“

و.ا.لنین، ترجمه: مهرداد مینابی

* حقایق ساده سوسیالیستی، نوشته از

پوئل لافارگ

بحث آزاد: ص ۱۲ تا ۱۶

* جنبش کمونیستی و اول ماه مه ۱۳۸۸

* طبقه کارگر و نهاد ”نمایندگی“

”بسوی انقلاب“

را بخوانید و در میان مردم پخش کنید!

خبرها و نظرات

سرکوب تجمعات فعالان کارگری در روز جهانی کارگر

در روز جهانی کارگر، ۱۱ اردیبهشت، به دعوت "کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه" متشکل از فعالان کارگری و سندیکالیست، مراسمی در پارک لاله تهران اعلام شد. برگزار کنندگان این مراسم از کلیه ی کارگران و فعالان جنبش های دمکراتیک، از قبیل طرفداران برابری حقوق زنان و جنبش دانشجویی نیز دعوت کرده بودند تا در ساعت ۵ بعدازظهر در مقابل آب نما پارک لاله گرد هم آیند. به گفته ی شاهدان عینی، از اواسط این روز، پارک لاله به قرق نیروهای سرکوبگر حکومتی در آمده بود تا از برگزاری این تجمع جلوگیری به عمل آورند. نزدیک به ساعت اعلام شده برای برگزاری مراسم سازماندهندگان و شرکت کنندگان خانواده هایشان به محل برگزاری می رسیدند، اما نیروهای اونیفورم پوش انتظامی و امنیتی های لباس شخصی به آنها هشدار می دهند که در صورت توقف در محل بازداشتشان خواهند کرد. با گذشت زمان و شلوغ تر شدن محل تجمع، که به گفته ی برگزار کنندگان ۱۵۰۰ نفر می شدند، نیروهای سرکوبگر بصورت وحشیانه ای به مردم حمله کرده و بدون تبعیض، زن و مرد و کودک و شرکت کنندگان و عابران از همه جا بی خبر را مورد ضرب و شتم قرار می دهند. برگزار کنندگان مراسم در اولین اطلاعی خود حمله مأموران را با باتوم های الکتریکی و گاز اشک آور توصیف کرده اند. تعداد زیادی از فعالان و برگزار کنندگان مراسم که تعدادشان تا ۱۵۰ نفر هم گزارش شده است، بازداشت کرده و با مینی بوس های مخصوص به خارج از منطقه درگیری انتقال می دهند. گزارشات حاکی از مصدومیت بسیاری از حاضرین در محل می باشد که بعضا از رهگذران بوده و حتی قصد شرکت در تجمع را نداشتند.

در اطلاعی شماره ۲ برگزار کنندگان، تعداد بازداشت شدگان را ۱۳۰ نفر اعلام کرده و گزارش می دهند که تمامی ایشان به بند ۲۴۰ زندان اوین منتقل گشته اند. گزارشات بعدی حکایت می کند که زنان بازداشت شده را به قرنطینه بند زنان انتقال داده اند. دو روز بعد از این درگیری تعدادی از بازداشت شدگان آزاد شدند و نام ۶۶ تن از کسانی که هنوز در زندان بودند منتشر شد.

خانواده های فعالان زندانی هر روز در مقابل دادگاه انقلاب در خیابان معلم تجمع کردند، اما مسئولان پاسخ واضحی به ایشان نمی دادند. تا اینکه از روز سی ام اردیبهشت فعالین بازداشت شده را بصورت قطره ای آزاد کردند. آخرین خبرها حاکیست که کلیه زنان بازداشت شده، آزاد گشته اند و طبق آخرین خبر دریافتی کلیه ی مردان بازداشتی که تعداد آنها بیش از ۲۱ نفر می باشد از بند انفرادی ۲۴۰ به بند عمومی منتقل شده اند. ضمنا کلیه دستگیر شدگان از جمله یونس ارژنگ، جعفر عظیم زاده، غلامرضا خانی، منصور حیات

سرمایه داری نسازد و بخواهد که از حقوق دمکراتیک، فردی و انسانی بهره مند شود، از آنجاییکه کنترل سرمایه داران بر سرنوشت اهالی و ابزار و روند تولید و منافع به دست آمده از آن را دچار خلل می کند، باید سرکوب و معدوم گردد. امروزه کسی به غیر از سرمایه داران و کارگزاران آنها نیستند که لزوم وقوع انقلاب را منکر شوند. برقراری حکومت شوراهای دیکتاتوری و کنترل اجتماعی سرمایه داران را از بین می برد و به تمامی استثمار شوندهگان و ستمدیدگان این حق مساوی را می دهد تا مستقیما در تعیین سرنوشت خود دخالت کنند. حکومت شوراهای، بلافاصله، یعنی روز بعد از فروپاشی حکومت سرمایه، تمامی تبعیضات سیاسی و حقوقی را از میان برده و به تمامی اهالی، از هر طبقه و جنسیت و قومیت و مذهب حق حاکمیت داده تا بتوانند با پیشبرد اراده ی متحد خود، در تمامی نقاط جمعیتی، به الغاء روابط و مناسبات تبعیض آمیز کمر همت ببندند. در حقیقت، سرنوشتی حاکمیت و دیکتاتوری طبقه سرمایه دار، سراغ انقلاب اجتماعی است که با محو هرگونه تبعیض در هر گام خود نهایتا به جامعه ای عاری از تبعیضات طبقاتی می انجامد. تنها باید هشیار بود که هر لحظه که حاکمیت شورایی، از طرف هر حزب و دسته ای، ساقط شود، راهی جز بازگشت سرمایه داری و دیکتاتوری آن در انتظارمان نخواهد بود.

پیش بسوی انقلاب!
پیش بسوی استقرار حکومت شوراهای!
سردبیری نشریه "بسوی انقلاب"

غیبی، محمد اشرفی، بهنام اسدزاده، امیر یعقوبعلی، پوریا پشتاره توانسته اند با خانواده های خود تماس تلفنی برقرار کنند.

همچنین خبرها حاکیست که همزمان با بازداشت این فعالان، به گروه دیگری از فعالان کارگری که برای بزرگداشت این روز در محل شرکت تعاونی کارگران فلزکار و مکانیک گرد آمده بودند نیز حمله گشته و پس از برهم زدن این مراسم تعداد ۲۰ نفر از این فعالان را بازداشت نموده و به مکان نا معلومی انتقال دادند. جدیدترین گزارشات حاکیست که پس از گذشتن بیش از بیست روز از این بازداشت، هنوز از سرنوشت ۱۰ تن از ایشان خبری در دست نیست و مسولان قوه قضاییه از پاسخ به خانواده های ایشان طفره می روند.

همچنین گزارشات حاکیست که در چند شهر از استان کردستان، علیرغم فضای پلیسی این منطقه، گردهمایی هایی برای بزرگداشت روز کارگر با موفقیت اجرا گردیده است. از جمله این شهرها، کامیاران، سنندج، سقز را می توان نام برد.

بزرگداشت روز جهانی کارگر در کرمانشاه نیز در باغ فردوس این شهر با شرکت مشتاقانه کارگران، از جمله کارگران شرکت فرش غرب بافت با موفقیت به اجرا در آمد.

اما متأسفانه به غیر از تهران، هیچ خبری از دیگر مناطق صنعتی و کارگری، که اخیرا شاهد مبارزات و اعتراضات کارگری نیز بوده اند، در مورد برگزاری این مراسم توسط کارگران به ما نرسیده است. در تهران نیز با در نظر گرفتن تمرکز چند میلیونی جمعیت کارگری، در صورتیکه گزارش شرکت ۱۵۰۰ نفری هم صحت داشته باشد، بیانگر عدم توفیق برگزاری این مراسم در کشور و جدایی فعالین کارگری از بدنه ی طبقه کارگر می باشد. واقعیتی که می بایست علل آن را در عدم خودآگاهی طبقاتی کارگران و عدم درک نیازهای مبارزاتی طبقه کارگر توسط فعالان کارگری جستجو کرد.

جمعیتی صحیحی که می توان از نتیجه گردهمایی های امسال و سرکوب حکومتی آنها گرفت اینست که، بر خلاف ادعای رفرمیست های سندیکالیست و اپورتونیست های اکونومیست، محدود کردن خواسته های کارگری به خواسته های صنفی و پرهیز از طرح شعارها و اهداف سیاسی و انقلابی طبقه کارگر، از سرکوب شدن مبارزات ایشان توسط حکومت سرمایه داری جلوگیری نکرده و تنها نتیجه چنین دستورالعملی، عدم انتقال اصول کمونیستی و علم مبارزه طبقاتی و در یک کلام، جلوگیری از خودآگاهی طبقاتی کارگران می باشد. جمهوری حکومت سرمایه داری ایران، چند گروه انقلابی بیابنه مشترکی را بیرون دادند که متن کامل آن را در زیر می خوانید:

شرکت در انتخابات،

انتخاب فقر، بیکاری،

خبرها و نظرات

استبداد

روی سخن یا شماست! همه شما، نه فقط زنان و مردان کارگر، که همه زحمتکشان، روی سخن با زنان ستمدیده و حق طلب، دانشجویان آزادیخواه، معلمان مبارز، دانش آموزان و جوانان عصیانگر، روشنفکران ترقیخواه و هنرمندان مردمی هم هست. همه ما بار دیگر در برابر این پرسش قرار گرفته ایم که در مورد نمایش فریبکارانه انتخابات ریاست جمهوری چه خواهیم کرد؟ بار دیگر حاکمان، «کارزار انتخاب» همیشگی شان را به راه انداخته اند تا مردم را به «انتخاب» از میان ستمگران و اادار کنند. بار دیگر جدال های لفظی، افشاگری های جناحی و شخصی، وعده و وعیدها و تهدیدها در فضای پر تنش جامعه پراکنده می شود. بار دیگر لحن سرکوبگران نرم می شود؛ دست های خون آلود با دستکش سفید پوشانده می شود؛ و نامزدهای رقیب که سر تا پایشان به ستم و جنایت سی ساله اغشته است، خود را به ما تحمیل می کنند و نامش را «انتخابات» می گذارند.

روز ۲۲ خرداد، روز انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری حکومتی است که بیش از سی سال جامعه ی بحران زده ی قبل از انقلاب ۵۷ را همچنان در شرایط بحرانی نگاه داشت و نه تنها قدمی در برآورده کردن خواسته های انقلابی توده ها برای آزادی و زندگی بهتر برداشت، که از همان آغاز، با اعمال دیکتاتوری سرمایه داری و استبداد مذهبی، سیاست های سرمایه جهانی را در سرکوب و به شکست کشاندن انقلاب دنبال کرد. هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، نماینده نظام سرمایه داری ای تمرکز یافته و انحصارهای خصوصی و دولتی ای است که تشنگی شان برای قدرت و ثروت بیشتر، حتی توان مسالمت با جناح های دیگر سرمایه داری را از ایشان سلب کرده است. دیدیم که چگونه پس از سرکوب همه جانبه مقاومت های انقلابی، چون گرگی گرسنه به رمه زند و تا به امروز تمامی منابع طبیعی و انسانی ایران را در تمرکز گروه های اقتصادی وابسته به خود در آورده اند.

گو اینکه مهمترین عامل بقاء و استمرار این حکومت، سرکوب قهرآمیز مبارزات مردمی و بخصوص طبقه کارگر بوده است، اما، متأسفانه، پدافات توهمات مذهبی و ناسیونالیستی و خوف پدسرالارانه ی رایج در فرهنگ مردم نیز به تداوم وضع غیر قابل تحمل امروز کمک کرده است. ما باید از خود سوال کنیم که چنین حکومتی که بیش از سه دهه جولانگاه گروه های زالو صفت سرمایه داری بوده و همواره حافظ منافع این چند هزار نفر در برابر مقاومت اکثریت ۷۰ میلیونی کارگران و زحمتکشانشان بوده است! و عناصر حکومتی ای که با زور اسلحه، بند و زندان و اعدام شرایط پر شدن میلیاردی حساب های رضایی رجوع کنیم، کارنامه ای جز اعمال خشونت و سرکوب و خونریزی علیه مردم و کارگران می یابیم؟ فکر می کنید اگر در پرونده ی ایشان ذره ای از روحیه ی انساندوستی و مروت به نوع بشر و همدردی با طبقه کارگر وجود داشت، از هفت خوان نظارت استصوابی شورای مخوف نگهبان و تأیید ولی فقیه می گذشتند تا به عنوان نامزد انتخابات معرفی گردند؟ مطمئن باشید که اگر ذره ای استقلال فکری و عمل در ایشان مشهود بود و امکان آن می رفت که بخواهند و یا بتوانند قدمی در جهت منافع مردم و مخالفت با ساختار استبدادی قدرت بردارند، نامی از ایشان نمی شنیدیم.

تجربه انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ را دست کم نگیریم. بسیاری از توده های مردم در آن روزها فریب وعده های جناح «اصلاح طلب» و حکومت و شعار «آزادی و نشاط» را خوردند و گروهی از روشنفکران نومید و مسالمت جو نیز با توجیها «تاکتیکی» بر بوف دوم خرداد دمیدند.

بانکی خود و عواملشان را مهیا ساخته و مردم را در بیکاری و فقر و اسارت فرو برده اند، چه حق انتخابی برای ما گذاشته اند؟ آیا اگر به زندگینامه ی این چهار چهره، احمدی نژاد، کروبی، موسوی و رضایی رجوع کنیم، کارنامه ای جز اعمال خشونت و سرکوب و خونریزی علیه مردم و کارگران می یابیم؟ فکر می کنید اگر در پرونده ی ایشان ذره ای از روحیه ی انساندوستی و مروت به نوع بشر و همدردی با طبقه کارگر وجود داشت، از هفت خوان نظارت استصوابی شورای مخوف نگهبان و تأیید ولی فقیه می گذشتند تا به عنوان نامزد انتخابات معرفی گردند؟ مطمئن باشید که اگر ذره ای استقلال فکری و عمل در ایشان مشهود بود و امکان آن می رفت که بخواهند و یا بتوانند قدمی در جهت منافع مردم و مخالفت با ساختار استبدادی قدرت بردارند، نامی از ایشان نمی شنیدیم.

تجربه انتخابات ریاست جمهوری در خرداد ۱۳۷۶ را دست کم نگیریم. بسیاری از توده های مردم در آن روزها فریب وعده های جناح «اصلاح طلب» و حکومت و شعار «آزادی و نشاط» را خوردند و گروهی از روشنفکران نومید و مسالمت جو نیز با توجیها «تاکتیکی» بر بوف دوم خرداد دمیدند. نتیجه کار را همه می دانیم: وضعیت فرق نکرد که هیچ، بدتر از بد شد. در این میان فقط شور و شوق و انرژی و امید شمار زیادی از مردم و مشخصاً جوانان تلف شد.

شکست دوم خرداد، این نتیجه را داشت که به توهم «تغییر رژیم از درون» ضربه زد؛ ولی آن را ریشه کن نکرد. نارضایتی اجتماعی و خشم سیاسی مردم رو به گسترش گذاشت؛ پایه پای آن بحران اقتصادی نیز در حال ریشه دواندن بود؛ و بالاخره فشارها و کشمکش های بین المللی رژیم اسلامی با قدرت های غربی نیز داشت بالا می گرفت. به قدرت رساندن احمدی نژاد، پاسخ جناح قدرتمندی از هیئت حاکمه به زور قدرت نظامی و امنیتی و مالی و شعارهای عوامفریبانه به این اوضاع بود. در این بازی لالاکلیکی حاکمان، اصلاح طلبان به ناگزیر پایین رفتند و اصولگرایان بالا آمدند. طعم محصولات احمدی نژاد را حالا دیگر اکثریت مردم (حتی آن کسانی که فریبش را خوردند و به او رای دادند) چشیده اند: تورم و بیکاری و فقر و دروغ و سرکوب بیشتر! و قحط بیشتر! حالا باز هم عده ای پیدا شده اند که می خواهند تجربه خودفریبی بزرگ در دوم خرداد را به عنوان «تنها راه ممکن» به ما قالب کنند. می گویند اشکال بار قبل این بود که به اندازه کافی واقع بین نبودیم و از شعارهای عام و بی در و پیکری مثل «آزادی» پیروی کردیم. می گویند که مردم باید توقعاتشان را تا حد مطالباتی که بتوان آنها را عملی کرد پایین بیاورند. درست در اوضاعی که دنیای سرمایه داری امپریالیستی، نظام طبقاتی و دولت ستمگرش، وحشیانه ترین تهاجم اقتصادی را علیه کارگران و زحمتکشانشان تدارک می بینند و هر ابزار سیاسی، نظامی و ایدئولوژیکی را برای حفظ پایه های قدرت خود بر دوش مردم جان به لب رسیده به کار می گیرند، اینان مردم را به امید بستن «واقع بینانه» (یعنی تسلیم) به جناحی از همین نظام دعوت می کنند.

مهمترین و کلیدی ترین هدفی که همه ما باید در این مقطع دنبال کنیم اینست که هدف اصلی حاکمان از برگزاری کارزار انتخاباتی، یعنی دامن زدن به روحیه تسلیم و بردگی در میان مردم، و نمایش قدرت آنها را خنثی کنیم. این یعنی تلاشی برای سازماندهی نمایش قدرت و همبستگی مردم در مخالفت با فریب انتخاباتی، یعنی نشان دادن اینکه بخش بزرگی از جامعه به واقع با این فریبکاری

مخالفت است، در آن شرکت نمی کند و اهداف پشت آن را می شناسد. بنابراین اعلام مخالفت با انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، به شکل شعارنویسی گسترده بر در و دیوار شهر، پخش تراکت های تحریم انتخابات با استنفاده از روش های مناسب و وسیع در محیط های کار و آموزش و محلات مسکونی، دامن زدن به بحث و اعلام مخالفت علنی در تجمع های کوچک و بزرگ، فعالیتی است که از همین حالا تا زمان برگزاری انتخابات باید انجام شود. باید مردم ناراضی و مخالف، دلگرم شوند و نیروی بزرگی را همفکر و همسو و همسرنوشت با خودشان ببینند. باید بتوانند در لحظات آخر، تردید را کنار بگذارند و فکر هزینه هایی که رای ندادن می تواند برایشان به دنبال داشته باشد را از خود دور کنند. باید بتوانند به کسانی که از روی ناآگاهی یا فرصت طلبی و منفعت جویی، در آن لحظات همگان را دعوت به شرکت در انتخابات می کنند، نه بگویند و اطرافیان و اشنایان خود را نیز به نه گفتن تشویق کنند. تنها اگر با تمام قوا در این جهت تلاش کنیم است که می توان انتظار داشت، رژیم در اجرای سیاست های خانمان براندازش، با ترس و احتیاط بیشتری حرکت کند و این ابزار نارضایتی آشکار توده ها را در محاسبات خود واقعاً دخالت دهد. پس تردیدها را کنار بگذاریم و استین ها را بالا بزنیم.

نظام سرمایه دار نمی خواهیم، نمی خواهیم!

دولت سرمایه دار نمی خواهیم، نمی خواهیم!

رهایی نوع بشر با انقلاب کارگر!

کارگران، زنان، جوانان، متحد و همسنگر!

زندانی سیاسی آزاد باید گردد!

بیانیه مشترک

امضاء ها:

- «جمعی از فعالین کارگری» (JAFK)
<http://Jafk.bloghfa.com>

- «تلاش برای ایجاد حزب طبقه کارگر»
- هیئت تحریریه «بسوی انقلاب»

<http://maktabema.net>

- کمونیستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

خبرها و نظرات

پیروزی بزرگ کارگران ایرانخودرو

هفته گذشته کارگران ایران خودرو موفق شدند با اعتصاب شکوهمند خود که از سالن مونتاژ آغاز شد و درسالن شاتل (بدنه) ادامه و با اعتصاب کارگران سا لنهای پرس خاتمه یافت به خواستههای فوری خود که همانا پرداخت دستمزدهای عقب افتاده (حقوق اکورد و رکورد تولید سال گذشت) و تبدیل وضعیت کارگر از پیکچی (پیمانکاری) به قراردادی خود شرکت ایرانخودرو بود برسند.

مدیریت جدید شرکت ایرانخودرو ابتدا از پرداخت رکورد و اکورد خودداری کرده و حقوق فروردین کارگران را عقب انداخت وقتی که با اعتراض کارگران روبرو گردید حقوقها را پرداخت کرد تا از گسترش اعتراضات جلوگیری کند ولی کارگران اعلام کردند زمان صبر انتظار به پایان رسیده است و برای رسیدن به خواستههای خود اعتصاب را انتخاب کردند وقتی شروع اعتصاب یرای مدیران ایرانخودرو که تازه به این شرکت آمده بودند جدی شد چند ساعت بعد ۱۵۰ هزار تومان به حساب کارگران واریز شد ولی اعتصاب نه تنها فروکش نکرد بلکه از سالن مونتاژ به سالن شاتل رسید و خطوط تولید متوقف گردید هنوز ساعت به شب نرسیده بود که تمام حق رکورد به حساب کارگران واریز گردید و کارگران نشان دادند می توانند اگر باهم باشند یکبار دیگر در مقابل هر قدرتی بایستند.

یک موفقیت دیگر

تمام کارگران پیمانکاری خطوط تولید در ایرانخودرو از زیر شرکتهای پیمانکاری در آمده و قراردادی خود شرکت ایرانخودرو می شوند. وقتی که در ۱۲ اردیبهشت وزیر صنایع با بسیج نیروهای خود در ورزشگاه آزادی مراسم روز کارگر را برگزار می کرد با فریاد کارگران که "وزیر دروغگو استعفا" روبرو شد که خواستار پایان دادن به قراردادهای موقت بودند. در آنجا اعلام کرد که روی قول خود ایستاده و به مدیران تحت پوشش اعلام کرده است که بخشی از کارگران را قبل از انتخابات تبدیل وضعیت کنند. بعد از این بخشنامه مدیریت جدید شرکت، اسامی چند هزار نفر را که شامل این بخشنامه بودند اعلام نمود، اما اسامی کارگران پرس تحت پوشش پیمانکاری "جی پی آی" در آن دیده نمی شد. بعد از این مسئله کارگران پرس خطوط تولید را متوقف کرده و جلو دفتر مدیریت تجمع کردند. اعتصاب در شیفتهای صبح و عصر ادامه یافت ولی هنوز به شیفت شب نرسیده بود که مدیریت اعلام کرد همه کارگران شامل این بخشنامه خواهند شد. ویک موفقیت دیگر برای کارگران ایرانخودرو رقم خورد.

گزارش از کارکو

قطع پرداخت پاداش به کارگران کارخانه

مهرگان پارس

طبق خبرهای دریافتی پاداش کارگران کارخانه "مهرگان پارس" که مبلغی بین ۵۰ هزار تومان تا یکصد هزار تومان در ماه بود، از اول سال امسال قطع گشته است. لازم به تذکر است که این کارخانه از زیر مجموعه های گروه "ایرانخودرو" بوده که با ۳۰۰۰ کارگر در جاده مخصوص کرج قرار دارد.

کارگران سایبا تجمع کردند

نزدیک به ۶۰ نفر از کارگران پیمانکاری شاغل در خودروسازی سایبا، در اعتراض به اجرا نشدن دستور رئیس جمهور مبنی بر تبدیل وضعیت شغلیشان مقابل کارخانه سایبا تجمع کردند. جمعی از کارگران پیمانکاری شاغل در خودرو سازی سایبا در تماس با خبرنگاری کار ایران از تصمیم خود برای تجمع در مقابل کارخانه خودروسازی سایبا خبر دادند. به گزارش ایبنا، این کارگران که تعداد آنها در حدود ۶۰ نفر است، علت این تجمع را خودرایی کارفرمای خود از اجرای دستور رئیس جمهور مبنی بر تبدیل وضعیت استخدامی این کارگران از پیمانکاری به قراردادی عنوان کردند. به گفته تجمع کنندگان که از کارگران شرکت "به هنگام آفرین" سایبا، یکی از زیرمجموعه های خودروسازی سایبا و سازنده شاسی خودروی نیسان وانت (زامیاد) هستند، کارفرمای پیمانی این کارگر در حالی قرار است تغییر کند که طبق دستور رئیس جمهور و نیز گفته های اخیر وزیر صنایع، وضعیت استخدامی کارگران پیمانی باید به قراردادی تغییر کند. این کارگران که مدعی داشتن حداقل ۱۰ سال سابقه کار پیمانکاری در این شرکت هستند، افزودند: به ما گفته شده به دلیل تغییر پیمانکار باید به محل دیگری که در مجاورت محل فعلی است نقل مکان کنیم. تجمع کنندگان معتقد هستند که کارفرمایان برای اجرا نکردن دستور رئیس جمهور، موضوع تغییر پیمانکار را مطرح کرده اند.

ادامه اعتصاب کارگران چینی کرد کرمانشاه

کارگران کارخانه "چینی کرد" کرمانشاه در اعتراض به کاهش دستمزدهای خود، بیش از یک هفته است که اعتصاب نموده و خواستار افزایش حقوق خویش شده اند. این کارگران قرار است در طی روزهای آینده نیز تجمع هایی اعتراض آمیز برگزار کنند. این کارگران که بین ۸ الی ۱۵ سال سابقه کار در شرکت چینی کرد دارند، علت تجمع و اعتصاب خود را اعتراض به حذف گروه کاری خود و عدم دریافت مزایای مربوط به سه ماه اضافه تولید اعلام کرده اند. لازم به ذکر است که این کارگران طی هفته های گذشته ملاقاتهایی نیز در همین رابطه با امام جمعه، استاندار و مسوولین سازمان کار داشته اند، اما نتیجه ای نگرفته اند.

اخراجهای گسترده کارگران

در شوش و هفت تپه

بنابه گزارشات رسیده از شوش، تعداد زیادی از کارگران کاغذ پارس، حریرپارس و حمل کیسه نشکر از اول خردادماه یا اخراج شده اند و یا در آستانه اخراج قرار دارند. گزارشات حاکی از آن است که در حدود ۱۷۰ نفر از کارگران کاغذ سازی پارس که بعضی از آنها بیش از ۱۵ سال سابقه کار دارند از اول خرداد ماه در آستانه اخراج قرار گرفته اند. همچنین ۱۸ نفر از کارگران حمل کیسه نشکر هفت تپه اخراج شدند. از طرفی دیگر کارگران نشکر هفت تپه بیش از ۲ ماه است که حقوق معوقه خود را دریافت نکرده اند و کارگران در شرایط دشوار معیشتی قرار دارند. شرکت حریر خوزستان با داشتن نزدیک به ۷۰ پرسنل در شرف تعطیل شدن است و کارگران آنها با سابقه های کاری چندین ساله به خیل بی پایان بیکاران خواهند پیوست. ورشکسته شدن کارخانه ها و اخراج گسترده کارگران شرایط سخت و طاقت فرسای معیشتی برای کارگران و خانواده های آنها ایجاد کرده است بدی که کارگران از حداقل مایحتاج اولیه زندگی خود محروم هستند.

کردستان، همچنان در فقر می سوزد

ساده انگاری است بپذیریم علی خامنه ای، رهبر مذهبی ایران که پس از نزدیک به ۳۰ سال به کردستان، آستانی در سرحد غربی ایران بازگشت، برای آبادانی و پیشرفت این دیار، زحمت سفر را به خود داده است. زیرا محمود احمدی نژاد، رئیس جمهور نهم ایران نیز بارها در این گونه سفرها به مناطق مختلف ایران شرکت کرده بود و او نیز مسایلی مانند آبادانی و پیشرفت را مطرح می نمود. با این همه، منتقدان بی شمار وی در داخل و خارج از کشور، سفرهای مقامات ایرانی را تنها در چارچوب تبلیغاتی بودن خلاصه می نمایند. با این همه رسانه های دولتی ایران از جمله تلویزیون دولتی و روزنامه های منصوب به اصولگرایان سعی نمودند از سفر علی خامنه ای به کردستان به عنوان یکی از مهمترین رویدادهای ماه اخیر، یاد کنند.

این موضوع باعث شد تا خبرنگار ژانسه خبر ایران، در سفری به کردستان، از نزدیک تغییراتی که ممکن بود در این منطقه محروم اتفاق افتاده باشد را مورد کنکاش قرار دهد.

حتی پس از حضور رهبر مذهبی ایران در مناطقی که عمدتاً سنی نشین هستند نیز دیدن فقر و محرومیت مردمان کرد همچنان به

خبرها و نظرات

عنوان اصلی ترین تابلوی استان، جلوه گر است. یکی از این نمونه ها، دستفروشان بی شماری هستند که در بازارهای محلی سنندج، مرکز استان کردستان به فروش اقلام بسیار نازل و حقیرانه خود مشغولند. "زارا" یکی از این دستفروشان است. او در پیاده روی ابتدای خیابانی که به نام قدیمش "۶ آبان" خوانده می شود (اکنون بلوار پاسداران نام دارد) بساط محقری را جلوی خود پهن کرده و با چشمانی رموک از عابران تقاضا می کند از او خرید کنند. تنها جنسی که زارا می فروشد، گیاهان کوهستانی است. او می گوید برادرش این سبزیها را از کوه آورده تا به مردم بفروشد و با پولش، نان و سیب زمینی بخرد. زارا درس نمی خواند. نمی داند مدرسه کجاست و آرزو دارد یک روز "بزرگ" شود و شوهر کند. کاک "به روز" یکی دیگر از دستفروشان کردستانی است. او که به سختی متوجه سخنان فارسی می شود، کارش این است که پشته ای از شاخه های خشک درختان بلوط را از جنگلهای دو طرف جاده سروآباد-مریوان جمع کند و در ابتدای روستای کانی دینار، به مردم بفروشد. او می گوید کشاورزی دیگر فایده ای ندارد و آنقدر صرفه ندارد که کفاف زندگی وی، همسر و پنج فرزندش را بدهد. "به روز" هر بسته از هیزمها را به قیمت ۵۰۰ تومان می فروشد و خودش می گوید روزی ۴ یا ۶ بسته را می تواند به رهگذران بدهد. او از زندگی اش راضی است و می گوید با روزی ۲ هزار تومان درآمد بهتر از زمانی که کشاورزی می کرد، می تواند زندگی را بگذراند. به روز پادش می آید یکی دو هفته پیش ماشینهایی بزرگ و زیبایی از جاده ای که وی به عنوان محل کاسبی از آن استفاده می کند، به سرعت گذشتند و علی خامنه ای در یکی از این خودروهای سیاه رنگ نشسته بود. او می گوید همان روز به دلیل بستن جاده، نتوانسته بود هیزمهایش را بفروشد و مجبور شده بود نزدیک غروب، کاری دستی اش را با هیزمهای مانده به خانه برگرداند. این موضوع را رجب جوانی که گوشه فلکه انقلاب سنندج، سیب زمینی و تخم مرغ آب پز روی گاری می فروشد نیز تایید می کند. هر پرس غذایی که او به دست مردم می دهد، ۶۰۰ تومان قیمت دارد و او می گوید بعضی شبها که سنندج از آمدن چتربازهای باشماق شلوع اسیت، تا ۱۵ دست غذا را نیز می فروشد، ولی با آمدن رهبر، مجبور شد دو هفته بساطش را جمع کند چون پلیس به او گفته بود نمی تواند شبها در این گوشه فلکه بایستد و سیب زمینی و تخم مرغ، آب پز کند.

برخی روستا نشینان دهستان "بلبر" از توابع مریوان نیز کاسبی خود را با سفر علی خامنه ای با چالشی جدی روبرو دیدند. کار آنها، حمل و نقل سوخت بنزین به آن سوی مرز است. آنها با خرید بنزین دولتی به بهای لیتری ۱۰۰ تومان، ظرفهای پلاستیکی خود را پر می کنند و به سلیمانیه در کردستان عراق می روند. از آن طرف، نیز انواع مشروب خارجی، چای، سیگار خارجی و اسلحه وارد ایران می کنند و از بیراه های مختلف که عموماً از دره رودخانه سیروان می گذرد، اجناس خود را به رابطهایشان در سنندج، کرمانشاه و کامیاران می رسانند. با حضور چند روزه رهبر مذهبی ایران در منطقه، این روستائیان می گویند پلیس جاده ها را به شدت زیر نظر دارد و به

خصوص پایگاه های مرزی مریوان و پاوه، بسیار فعال شده اند. آنها می گویند باید یکی دو ماهی دست به کار نزنند تا آنها از آسیاب بیفتد، ولی جواب شکم گرسنه زن و بچه را چه کسی می دهد؟

با این همه، هنوز در سنندج، پارچه نوشته هایی که حضور رهبر را در این شهر تبریک گفته، بر در و دیوار دیده می شود. یکی از این پارچه نویسیها مربوط به اتحادیه بافروشان سنندج است که حضور رهبر را خیر مقدم گفته. درست در مقابل این پارچه نوشته، یعنی در روی پل خیابان فردوسی سنندج، دو گدای جوان در این سو و آن سوی خیابان نشسته اند و تکدی گری می کنند تا معنا و مفهوم حقوق بشر را برای کسانی که این پارچه نوشته را می خوانند به صورت عینی معنا کنند. این مردم بدون بخت بافروشان گدایی می کنند که بر تک تک درختها و تیرهای چراغ برق آن پرچمهای جمهوری اسلامی اوخته شده و آنها نیز در زیر سایه این پرچمها و پارچه نویسیها، به کاسبی عادی هر روزه خود، یعنی التماس برای گرفتن سکه های کم ارزش مشغولند.

این چنین که به نظر می رسد، حضور رهبر مذهبی ایران در کردستان، تنها به خاطر زرمه های جدایی طلبی اقوام کرد است که از دیرباز زندگی تحت نظام جمهوری اسلامی را برای خود عادلانه نمی دانند و همیشه در پی چاره ای بودند تا شان و منزلت آنها به عنوان مردمی غیور، رنج دیده و زحمتکش رعایت شود.

آنفلانزای خوکی: مَرَضِ جهانی سازی

همه شما حتماً تا به حال با نام "آنفلانزای خوکی" آشنا شده اید. اما آیا می دانستید جهان آن را با نام "بیماری جهانی سازی" می شناسند؟

در ۹ آوریل امسال، زنی ۳۹ ساله از ایالت اوهاکای مکزیک به بیمارستان آن شهر رجوع می کند و در عرض سه روز جان خود را از دست می دهد. پزشکان آن بیمارستان پس از انجام آزمایشات انجام شده، متوجه حضور ویروس بسیار خطرناک می شوند که نوعی آنفلانزای خوکی به شمار می آید، اما برخلاف موارد گذشته، این ویروس از طریق هوا قابل سرایت بود. این نشان می داد که در مقطعی، ویروس آنفلانزای خوکی، جهشی ژنتیکی داشته است که آن را قادر ساخته تا از طریق هوا به انسانها انتقال یابد و ایشان را بیمار کند. این کشف باعث شد تا پزشکان متوجه شوند که زن ۳۹ ساله ی مکزیک نمی توانسته است که اولین بیمار این مرض باشد. چرا؟ به علت اینکه ویروس یافت شده در بدن این زن، از نوع تکامل یافته بود. پس این ویروس می بایست در جای دیگری جهش ژنتیکی را انجام داده باشد. اما خبر مرگ این زن باعث شد تا ناقوس خطر به صدا در آید و اذهان عمومی به آن جلب شود. در روزهای آتی، سازمان بهداشت جهانی وابسته به سازمان ملل، هشدار جهانی ای را صادر کرد و خبر از موارد دیگری در خارج از مکزیک، یعنی ایالات متحده، اروپا و غیره داد، اما سخنی از منشاء این بیماری و چگونگی وقوع جهش ژنتیکی ویروس آن نکرد و تمامی داستان ها و خبرها حکایت از بیماری ناشناخته ی خطرناکی می داد که گویا یک شبه ره صد ساله پیموده و ظاهر گشته است. تا اینکه خبرگزاری مترقی "نارکو نیوز" واقعتاً را کشف کرده و منشاء این بیماری و مکان وقوع این جهش ژنتیکی خارق العاده را فاش ساخت. طبق گزارشات این خبرگزاری مستقل، بیماری "آنفلانزای خوکی" از مزرعه ی پرورش خوک "کارول رانچ" واقع در نزدیکی شهری با جمعیت سه هزار نفر در منطقه "وارکز" آغاز گشته بود.

این مزرعه غول آسا بخشی از یک شرکت تولید محصولات خوراکی چند ملیتی به نام "اسمیث فیلد فارمز" است که برای فرار از هزینه ی سنگین اجرای قوانین محیط زیست آمریکا و پراخت جریمه ی چند ده میلیونی، در سال ۱۹۸۵ میلادی، و بر مبنای امتیازات قرارداد سه جانبه "نفتا"، اقدام به تأسیس مزرعه ای غول آسا در این منطقه مکزیک کرده است که بیش از سه در صد مصرف گوشت خوک جهان را تولید می کند. اطلاعات به دست آمده از مسولین شهری و بهداشت عمومی آن منطقه حاکیست که در همان روزهای اول تأسیس این مزرعه، ساکنین شهر مذکور از گرد و غبار فراوان تولید شده در آن شکایت کرده و در مدت کوتاهی، به آلوده سازی آب و دیگر منابع خوراکی اعتراض داشته اند. اما، از آنجاییکه این مزرعه برای توسعه ی سرمایه داری در منطقه و پایداری شرایط قرارداد "نفتا" با ایالات متحده و کانادا ضروری تشخیص داده می شد، مسولین دولت های محلی و کشوری مکزیک، از درز این گزارشات و اعتراضات به مطبوعات جلوگیری می کردند و "سازمان بهداشت جهانی" نیز به بالا رفتن آمار بیماری و مرگ و میر اهالی منطقه، بی تفاوتی نشان می داد.

همچنین، این گزارشات حاکیست که اولین بیمار "آنفلانزای خوکی"، یا به عبارت فنی، "بیمار شماره صفر"، کودکی ۵ ساله بنام "ادگار فرناندز" از دهکده "لا گلوریا"، واقع در چند کیلومتری مزرعه مذکور بوده است. گزارش بیماری این کودک، هفته ها قبل از مرگ زن ۳۹ ساله ی اوهاکایی، به مسولین بهداشت عمومی مکزیک داده شده بود، اما به دلایل حفظ موقعیت شرکت "اسمیث فیلد فارمز" و استمرار فعالیت های آن در مکزیک، مسکوت گذاشته شده بود. مردم این منطقه مدعی هستند که حضور این مزرعه در منطقه، نه تنها تأثیر چندانی در نرخ بیکاری و بهتر کردن وضعیت معیشتی مردم منطقه نداشته، بلکه جز بالا رفتن سرسام آور آمار بیماری و مرگ و میر حاصل دیگری نداشته است.

با ارسال گزارش از محل اشتغال

زندگی و مبارزات خود به غنای

هر چه بیشتر این نشریه بیافزاید

خبرها و نظرات

نظام هماهنگ سرکوب

و تزهایی درباره اعتصاب معلمان

اعتراضات گسترده معلمان ایران به عنوان بخش مهمی از طبقه پرولتاریا طی چند سال گذشته حول اعتراض به عدم اجرای لایحه نظام هماهنگ پرداخت کانونی می‌شد. در حقیقت اعتراض به عدم اجرای این لایحه بستری برای بیان اعتراضات معلمان بود. این اعتراضات اگرچه در ابتدا نمود صنفی داشت اما پس از شکل‌گیری به سرعت به سمت مطالبات سیاسی و اجتماعی حرکت می‌کرد. در حقیقت این خصلت تمامی جنبش‌های صنفی در ایران است که به سرعت از مرزهای اکونومیسم فراتر رفته و مطالبات رادیکال‌تر را مطرح می‌کنند. جنبش‌های صنفی طبقات پایین مانند کارگران، معلمان و پرستاران به عینه درک کرده‌اند که فرودستی آنها در سلسله مراتب اجتماعی ریشه در مناسبات سیاسی-طبقاتی دارد. اگر چه معلمان آگاه با درک خصلت به شدت سرکوبگر جمهوری اسلامی اعتراضات خود را صرفاً اقتصادی و صنفی معرفی می‌کنند اما بیانی‌ها و شعارهایی که معلمان در جریان اعتراضات خود مطرح می‌کنند به عینه گویای خصلت سیاسی و مترقی این اعتراضات است. کما اینکه اعتراض به فضای ایدئولوژیک آموزش و پرورش، اعتراض به تبعید و اخراج و بازداشت معلمان و اعتراض به تسلط نهادهای نظامی مانند بسیج و سپاه بر آموزش و پرورش همواره در بیانی‌ها و دیدگاه‌های معلمان جایگاه خاصی داشته است.

از اردیبهشت ماه امسال ظاهراً دولت لایحه نظام هماهنگ پرداخت را اجرا کرده است اما شیوه اجرای این لایحه بیشتر به کلاهبرداری شبیه است. در نتیجه اجرای این لایحه حکم معلمان مجرد ۶۰ هزار تومان و حکم معلمان متأهل ۱۰۰ هزار تومان افزایش یافته است. اما این افزایش به هیچ وجه چیزی نیست که باید در نتیجه اجرای لایحه به دست می‌آمد. توضیحاتی که خواهیم داد مساله را روشن می‌کند.

جدا از لایحه نظام هماهنگ پرداخت، مطابق قانون، دریافتی معلمان باید سالانه مطابق با تورم یعنی حداقل بیست درصد افزایش یابد. این افزایش سال گذشته به جای بیست درصد تنها هشت درصد بود. افزایش بیست درصدی امسال هم در احکام جدید لحاظ نشده است. بنابراین با احتساب این دو سال باید جدا از نظام هماهنگ پرداخت حقوق معلمان ۳۲ درصد اضافه می‌شد. اگر متوسط حقوق معلمان را که تقریباً ۲۵۰ هزار تومان است در نظر بگیریم این افزایش تقریباً معادل ۱۱۰ هزار تومان است. بنابراین با توجه به این که متوسط افزایش حقوق معلمان در نتیجه به اصطلاح اجرای لایحه ۸۰ هزار تومان است می‌بینیم که دولت نه تنها لایحه نظام هماهنگ را اجرا نکرده است بلکه حتی افزایش طبیعی حقوق معلمان را نیز لحاظ نکرده است. مضافاً بر این لایحه نظام هماهنگ پرداخت در سال ۱۳۸۶ تصویب شد بنابراین باید این افزایش از فروردین ۸۶ لحاظ می‌شد که نشده است.

به راحتی می‌توان فهمید که این ارقام به جیب غارتگران ارزش اضافی تولید شده به وسیله کارگران و نخبانان مسلح آنها در سپاه و بسیج رفته است. این واقعیت قطعاً دوباره به برابند اعتراضات معلمان خواهد انجامید به خصوص با توجه به این که مطالبات فشر عظیمی از معلمان آگاه صرفاً صنفی نیست و آنها از این بستر برای بیان اعتراض خود به فضای ایدئولوژیک آموزش و پرورش، و اعتراض به تسلط افراد نظامی بر آموزش و پرورش و فراتر از آن اعتراض به کلیت استبداد مذهبی استفاده می‌کنند. اعتراضات آینده معلمان قطعاً رادیکال‌تر خواهد بود اما این اعتراضات برای پیروزی باید متکی بر تجارب اعتراضات و اعتصابات گذشته معلمان باشد. به همین دلیل تبدیل کردن تجارب اعتصابات گذشته به متون تئوریک شرط برداشتن گام‌های بعدی است. در ذیل چکیده تجارب مبارزات فروردین و اردیبهشت امسال را خواهیم آورد.

تزهایی درباره اعتصاب معلمان

۱- بدون فداکاری آگاه‌ترین معلمان امکان شکل‌گیری اعتصاب منتهی است. فعالیت برای آگاه‌سازی و سازماندهی معلمان در شرایط کنونی قطعاً عملی فداکارانه است که البته تجربه نشان داده است که آگاه‌ترین معلمان بدون هیچ چشم‌داشتی به این فداکاری دست می‌زنند.

۲- برای موفقیت حداکثری اعتصاب تشکیل شورا یا کمیته‌های اعتصاب در هر منطقه ضروری است. کمیته اعتصاب در هر منطقه باید از آگاه‌ترین معلمان تشکیل شود که ضرورت مبارزه را بیش از دیگران درک کرده و برای پیروزی آن حاضر به فداکاری هستند. این کمیته‌ها باید به شکل نیمه علنی و با فعالیت موثر توده معلمان را نسبت به ضرورت پیوستن به اعتصاب آگاه کرده و اندک معلمان اعتصاب‌شکن را ایزوله نمایند. نوشتن و تکثیر بیانی‌ها پایانی اعتصاب نیز باید به وسیله این کمیته‌ها انجام شود.

۳- آگاه‌سازی توده معلمان و سازماندهی آنها باید اکیداً مخفیانه صورت گیرد. زیرا اگر سازمان دهندگان به سرعت برای حراست شناسایی شوند. حراست برای ارباب دیگر معلمان این افراد را تحت فشار قرار خواهد داد.

۴- اعتصاب نباید خصلتی فرسایشی به خود بگیرد. این اشکال به عینه در بیانی‌ها اعتصاب کانون صنفی معلمان وجود داشت. در شرایط کنونی دعوت به ۳ روز اعتصاب معلمان مردد را به تدریج از اطراف اعتصاب پراکنده خواهد کرد. بهتر است اعتصاب در یک روز انجام گیرد.

۵- مدیران و معاونان مدارس نباید درگیر سازماندهی اعتصاب شوند. البته اکثریت مدیران و معاونان افراد شریفی هستند، اما باید دانست که این افراد به شدت از سوی حراست برای جاسوسی تحت فشار هستند و ممکن است تحت فشار حراست بر خلاف وجدان خود عمل کرده و سازمان دهندگان اعتصاب را به حراست معرفی کنند.

۶- برای جذب معلمان در شهرستان‌ها و مناطق حاشیه‌ای، معلمان پیشرو باید بر این مساله تأکید کنند که مبارزه برای افزایش دستمزد وظیفه همه معلمان است. و درست نیست که زنان و مردان معلم در تهران و شهرهای بزرگ باتوم بخورند و انوقت حقوق آنها اضافه شود.

۷- در نهایت کمیته‌های اعتصاب که تشکل خودجوش آگاه‌ترین معلمان است. باید پس از اعتصاب نیز سازمان خود را حفظ کنند. از آنجا که همواره معلمان آگاه و جوان این کمیته‌ها را تشکیل می‌دهند این کمیته در درازمدت باید به محل اشاعه افکار دموکراتیک و سوسیالیستی در میان معلمان تبدیل شود. معلمان جزئی از طبقه پرولتاریا هستند و منافع آنها نیز در نابودی کلیت نظام سرمایه‌داری است. این کمیته‌ها باید در روند اعتلای مبارزاتی خود با احزاب و گرایش‌های انقلابی متحد شوند.

فرهاد رها

اردیبهشت ۱۳۸۸

خبرها و نظرات

جنگ تریاک : گذشته و حال

حزب سوسیالیست آمریکا
ترجمه: مهرداد مینایی

" جنگ تریاک " به واقعه ی هجوم نظامی بریتانیا به چین در سالهای ۴۲-۱۸۳۹ و ۶۰-۱۸۵۶ میلادی اطلاق می شود که در آن امپراطور چین مجبور شد امتیاز فروش محصولات مخدر را به بازرگانان انگلیسی واگذار نماید. در آن روزگار تریاک در هندوستان تولید می شد و سود حاصله از خرید و فروش آن و نیز عواید مالیاتی اش صرف تامین هزینه ی اداری مستعمرات می شد. در سال ۱۸۳۹ کمیسیونر سلطنتی چین ، لین زخو، به ملکه ویکتوریا نوشت: " به چه حقی بربرها مردم چین را با مواد سمی تخریبی به نابودی می کشند؟ شاید آنها قصد صدمه زدن به ما را نداشته باشند اما سودجویی لگام گسیخته ی آنها سبب می شود هیچ اهمیتی به آسیب دیدن دیگران ندهند. ما از شما می پرسیم عقل و شعور شما کجاست؟ " نامه او برای همیشه بی پاسخ ماند.

مسموم کردن " مردم خود"
این تنها چینیان نبودند که قربانی سود طلبی بربرها (یعنی غیر چینی ها، ب.ا.) شدند بلکه در سال ۱۸۴۰ دولت بریتانیا ۲۰۰۰۰۰ پوند مواد مخدر وارد کشور نمود و آن را بطور قانونی در سراسر کشور پخش کرد. مقادیر زیادی از این مواد مخدر با نام لودانوم - مخلوطی از الکل ، تریاک و طعم دهنده ها - به عنوان مسکن های قوی و عمومی ، آرام بخش ها و خواب آورها در انگلستان توزیع شد. زنان اشراف از این دارو برای برطرف کردن عوارض به جا مانده از بیماری سل و زنان طبقه ی کارگر از آن برای خواب کردن کودکان خود در طی ساعات طولانی کار در مراکز تولید استفاده می کردند. امروزه تجارت تریاک و مواد مخدر جانی غیرقانونی است . البته غیرقانونی بودن مانع تولید و توزیع و مصرف مواد مخدر ، خصوصا " هروئین ، در سطح وسیع نیست. در ضمن امروزه تجارت مواد مخدر به صورت امری مهندسی شده و پیچیده در آمده و "لردهای مواد مخدر" همچون اربابان سابق دوران ویکتوریایی ضمن به جیب زدن سود های سرشار از راهکارهای بظاهر قانونی هم استفاده می کنند.

مواد مخدر و افغانستان

امروزه مرکز جهانی تولید تریاک در افغانستان است(براساس آمارهای سال ۲۰۰۷ ، ۹۳ درصد مواد مخدر عرضه شده در سراسر جهان از افغانستان بدست آمده است). بطور دقیقتر تولید تریاک در سه منطقه ی مرزی افغانستان تمرکز یافته است : در شمال غرب که منطقه جمهوری های بعد از فروپاشی شوروی را از طریق تاجیکستان ، در غرب که تجارت از طریق ایران و مهمتر از همه در جنوب که تجارت از طریق پاکستان را پوشش میدهد. در ضمن تجارت داخلی افغانستان نیز رشد معتناهی کرده است.

درآمد سالانه ی افغانستان از تجارت تریاک رقمی بالغ بر ۴ میلیارد دلار است. این رقم ۱۴ برابر کل تجارت قانونی این کشور است (حیوانات و دانه های روغنی ، پشم ، کتان ، منسوجات و فرش و قالی و ...). بنابراین در اقتصاد افغانستان تریاک مقامی بالاتر از نفت در کشورهای با اقتصاد نفتی دارد. تنها یک چهارم از این درآمد سرسام آور نصیب کشاورزان تولید کننده ی مواد مخدر می شود و بقیه ی آن مبالغ بین قاچاقچیان ، عوامل دولت ، سیاستمداران ، مقامات نظامی و جنگ سالاران که کنترل منطقه را در دست دارند و تجارت مواد مخدر را کنترل می کنند ، تقسیم می شود (گرچه علی الظاهر دخالت مستقیمی در امر تجارت ندارند).

تا آنجا که ما مطلعیم مناطق شمال غربی افغانستان و پاکستان درگیر عملیات جنگی هستند. این جنگ یکی از علایق عمده ی اوپاما است و باید انتظار داشت که این جنگ گسترش یابد. در یک سو آمریکا ، ناتو ، رژیم دست نشانده ی آنها در افغانستان به ریاست حامدکرزای و نجیگان هوادار آمریکا در حکومت پاکستان و در جبهه ای دیگر طالبان افغانستان و پاکستان و متحدان اسلام گرای آنها در منطقه. و در میان این دو جبهه : جنگ سالاران و سیاستمداران و ماموران محلی (بسته به این که کدام طرف بیشتر بپردازد).

چه رابطه ای بین جنگ و تجارت مواد مخدر وجود دارد؟

نخست اینکه غلبه ی تجارت مواد مخدر در اقتصاد افغانستان محصول جنگ طولانی و درازمدتی است که امپریالیستها بر منطقه تحمیل کرده اند. و دیگر اینکه همین شرایط جنگی شیوه ی منحصرفردی از درآمد زایی را سازمان داده است که مردم منطقه از طریق آن شکمهای خود و زن و بچه شان را سیر می کنند. محصولات تخریبی نیاز چندانی به مراقبت و مواظبت (مثل گندم و جو و سایر غلات و ...) ندارند و مناسبترین محصول برای مناطق جنگی و شرایط غیرقابل پیش بینی حاصل از عملیات جنگی هستند.

جنگ جدید تریاک

همه ی بازرگان ، محتملا" به استثنای ایالات متحده و ناتو ، مستقیما" در تجارت مواد مخدر سهیم هستند. هیچ استثنایی در این میان نیست. طالبان ، جنگ سالاران ، مقامات محلی و سیاسی رژیم های کابل و اسلام آباد در امر تجارت دخیل اند. برای مثال برادر حامد کرزای یکی از عمده ترین عوامل تجارت مواد مخدر است. همه کمابیش از نظر اقتصادی به تریاک وابسته اند. پاکستان از کمکهای آمریکا بهره مند می شود و سایر منابع تامین مالی خود را دارد اما همچنان به درآمد تجارت مواد مخدر وابسته است: کامیونهای که ملزومات نیروهای ناتو مستقر در افغانستان را حمل می کنند در برگشت مواد مخدر می آورند. به این ترتیب بخش اعظم هزینه ی جنگ را تجارت مواد مخدر تامین می کند. این پول ها صرف خرید تسلیحات و اجیر کردن نیرو می شود. به این ترتیب ، جنگ نه تنها برای کنترل منطقه بلکه همچنین - و مهمتر از همه - برای کنترل تجارت مواد مخدر منطقه هم است. همانگونه که در کنگو ، جنگ بطور همزمان هدف و ابزار کنترل منابع غنی اوره آهن منطقه است . اگر کنگو صحنه ی " جنگ موبایل " است افغانستان هم صحنه ی " جنگ جدید تریاک " است.

تریاک و نقش آمریکا

بررسی نقش تریاک در سیاست آمریکا در خصوص افغانستان مشکل است. غیرقانونی بودن وضعیت تجارت تریاک مانع بروز علایق آشکار دولت آمریکا در این خصوص می شود هرچند که شواهد غیر قابل انکاری از تاثیر پنهانی این تجارت سودآور بر دولتمردان و سیاستمداران آمریکا و آنانکه به امر تجارت غیرقانونی مشغولند (جنایات سازمان یافته) وجود دارد. لازم است در نظر داشته باشیم که بخش عمده ای از بازار مواد مخدر آمریکا در درجه نخست از آمریکا جنوبی و نه از افغانستان تامین می شود.

دولت ایالات متحده بطور رسمی " استراتژی مبارزه با مواد مخدر " را در افغانستان دنبال می کند . آمریکا به کشاورزان پیشنهاد کمک مالی داده تا از تولید خشخاش دست بردارند و به تولید گندم بپردازند. حتا اگر نیات آمریکا انسان دوستانه و بدون شیله و پيله باشد و حتا اگر از نظر مالی این سیاست تامین گردد ، شرایط جنگی و سیاست های متحدان آمریکا در تامین منابع مالی جنگ مانع عمده در به ثمر نشستن این استراتژی است. ضمنا" باید خاطر نشان نمود CIA بطور سنتی با تجارت بین المللی و داخلی مواد مخدر مرتبط است (و تاکنون این سیاست را حفظ نموده است) و برای تامین هزینه های عملیات های مخفی به فروش مواد مخدر نیز دست می زند و هیچ نقش مثبتی در مبارزه با مواد مخدر ندارد.

متن آموزشی

حقایق ساده ی سوسیالیستی

پوئل لافارگ، مترجم "بدیل"

این متن را گروهی مطالعه کرده و نکات مهم آن را به بحث بگذارید

کارگر: ولی اگر اربابان نباشند چه کسی به من کار می‌دهد؟
 سوسیالیست: این سؤالیت سبت که به مراتب از من پرسیده می‌شود؛ بگذارید که آن را بشکافیم. برای این که کاری انجام شود، سه چیز لازم می‌باشد: یک کارگاه، ماشین آلات، و مواد خام.
 ک: درست.
 س: چه کسانی کارگاه را می‌سازند؟
 ک: بنّایان.
 س: چه کسانی ماشین آلات را می‌سازند؟
 ک: مهندسان.
 س: چه کسانی پنبه ای را که شما می‌ریسید، کاشتند؟ چه کسانی پشمی را که همسرتان می‌ریسند، چیدند؟ و چه کسانی فلزات معدنی را که پسران بر سندان کوبیدند، حفاری کردند؟
 ک: کشاورزان، چوپان ها، معدنچیان - کارگرانی همانند خودم.
 س: پس شما، همسرتان، و پسران فقط زمانی می‌توانید کار کنید که تعدادی دیگر از کارگران نقداً به شما ساختمان ها، ماشین آلات، و مواد خام عرضه کرده اند.
 ک: بلی، همینطور بوده؛ من نمی‌توانم بدون پنبه و دستگاه بافندگی چیت بیافم.
 س: خوب پس این سرمایه دار یا ارباب نیست که به شما کار می‌دهد، بلکه بتا، مهندس، شخم زن است. آیا شما می‌دانید که ارباب شما چگونه تمامی اشیاء که شما برای کارتان نیاز دارید را فراهم کرده است؟
 ک: ارباب آنها را خریده است.
 س: چه کسی این پول را به او داد؟
 ک: من چه می‌دانم. از پدرش یک مقدار پول به او ارث رسیده. حالا یک میلیونر شده.
 س: آیا او این میلیونها را به خاطر کار یا ماشین آلاتش و ریسندگی پنبه بدست آورده است؟
 ک: امکانش خیلی کم است. از طریق به کار کشیدن ما می‌باشد که میلیونهایش را بدست آورده است.
 س: پس او از طریق ولگردی پولدار شده است؛ آن تنها راه ثروتمند شدن می‌باشد. آنان که کار می‌کنند صرفاً به آن اندازه درآمد دارند که بتوانند با آن زنده بمانند. ولی، به من بگو، که اگر شما و کارگران همکاران کار نمی‌کردید، آیا ماشین آلات اربابان زنگ نمی‌زد، حشرات پنبه‌اش را نمی‌خورد؟
 ک: اگر ما کار نکنیم همه چیز درون کارگاه داغان و خراب خواهد شد.
 س: نتیجتاً، با کار کردنتان شما از ماشین آلات و مواد خام لازم برای کار خود نگهداری می‌کنید.
 ک: این درست است؛ من هیچگاه فکر این را نکرده بودم.
 س: آیا اربابان مراقب آنچه در کارگاهش می‌گذرد، هست؟
 ک: نه چندان؛ او روزانه یک گشتی می‌زند تا ما را در هنگام کار ببیند. ولی از ترس اینکه شاید دست هایش کتیف شود آنها را از جیب هایش بیرون نمی‌آورد. در کارگاه ریسندگی، که همسر و دخترم کار می‌کنند، اربابان هیچگاه دیده نمی‌شوند، با وجود اینکه چهار نفر می‌باشند. در کارخانه ی ذوب فلزی که پسرم در آن کار می‌کند، اربابان نه فقط که هیچگاه دیده نمی‌شوند، بلکه شناخته نیز نیستند، حتی سایه شان در « شرکت با مسئولیت محدود» ، که صاحب کارخانه بوده، دیده نمی‌شود. فرضا شما و من پانصد فرانک پس انداز داشته باشیم، ما می‌توانیم یک سهم در کارگاه بخیریم، و یکی از اربابان بشویم، بدون اینکه هیچگاه پیمان را در آنجا بگذاریم.
 س: پس چه کسی امور را در این محل که به این اربابان سهامدار متعلق بوده اداره و نظارت می‌کند؟ و یا در خود کارگاه شما که یک ارباب دارد، از آنجایی که اربابان هیچگاه حاضر نمی‌باشند، یا به ندرت حاضرند که آن را به حساب نمی‌توان آورد؟
 ک: مدیران و سرکارگران.
 س: ولی اگر این کارگران که کارگاه را ساخته، ماشین آلات را ساخته، و مواد خام را تولید کرده‌اند؛ اگر این کارگران که تداوم کار ماشین آلات را ممکن سازند، و مدیران و سرکارگران که کار را هدایت می‌کنند، پس ارباب چه کاری را انجام می‌دهد؟
 ک: هیچ چیز، به جزء استخاره کردن!
 س: اگر راه آهنی از اینجا تا کره ماه موجود بود، ما می‌توانستیم که اربابان را بدون بلیط برگشت به آنجا بفرستیم، و کار بافندگی ی شما، ریسندگی ی همسرتان، فالپساز ی پسران، مانند سابق ادامه می‌یافت. آیا شما می‌دانید که سودی که اربابان در سال اخیر به جیب زده چقدر بود؟
 ک: ما محاسبه می‌کنیم که او می‌بایست که صد هزار فرانک بدست آورده باشد.
 س: روی هم رفته او چه تعداد کارگر زن، مرد و بچه به کار گرفته است؟
 ک: صد نفر.
 س: آنان چه مقدار حقوق می‌گیرند؟
 ک: به طور متوسط صد فرانک، وقتی که حقوقهای مدیران و سرکارگران را هم حساب کنیم.
 س: پس صد کارگری که در کارگاه کار می‌کنند روی هم صد هزار فرانک مزد می‌گیرند، البته به طوری بخور و نمیر، در حالی که اربابان صد هزار فرانک را بدون انجام کاری به جیب می‌زنند. این دوپست هزار فرانک از کجا آمده؟
 ک: از اسمان که نیامد، من هیچوقت باران « فرانک» ندیدم.
 س: این کارگران این کارگاه می‌باشند که صد هزار فرانک حقوق خود را ایجاد کرده اند و به علاوه، صد هزار فرانک سود ارباب را، که بخشی از آن را برای خرید ماشین آلات استفاده کرده است.
 ک: این را کسی نمی‌تواند انکار کند.
 س: پس این کارگران می‌باشند که پول را تولید کرده که ارباب صرف خریداری ماشین آلات جدید می‌کند. این مدیران و سرکارگران، بردگان مزدی مانند خود شما بوده، که تولید را هدایت می‌کنند. پس نقش ارباب در کجا قرار دارد؟ او به چه دردی می‌خورد؟
 ک: به درد استثمار کارگران می‌خورد.
 س: بگوید، که به درد غارت کارگر می‌خورد، این خیلی روشن تر و دقیق تر است.

*منبع: این مقاله در سپتامبر سال ۱۹۰۳ در نشریه «سوسیالیست» منتشر شد.

متن آموزشی

این متن را گروهی

مطالعه کرده و نکات مهم

آن را به بحث بگذارید

پیشنویس اعلام شروع کار هیأت های تحریریه "ایسکرا" و "زاریا"

و.ای.ننین، ترجمه: مهرداد مینایی

در اجرای مسئولیت نشر دو ارگان سوسیال-دمکراتیک - یک مجله علمی، سیاسی و یک روزنامه‌ی سراسری طبقه‌ی کارگر روسیه - ضروری دیدیم چند کلمه‌ی رایج به برنامه‌ها، اهداف مبارزاتی و درکی که از وظایف مان داریم، بیان نماییم.

ما در حال گذر از دورانی بغایت مهم در تاریخ سوسیال-دمکراسی روسیه و جنبش طبقه‌ی کارگر روسیه هستیم. همه‌ی شواهد، حاکی از رسیدن جنبش ما به مرحله‌ی سرنوشت ساز است. جنبش چنان گسترده شده و شاخه‌های تنومندی در گوشه و کنار روسیه گسترانده که اینک با آشنیقای مهار نشدنی می‌کوشد خود را متحد و یکپارچه نماید، فرمی عالی بخود بگیرد و سازمان و شکل متعینی بیابد. در واقع، ویژگی چند سال گذشته، بسط سریع و حیرت انگیز ایده‌های سوسیال-دمکراتیک در میان اندیشمندان ما، و نمود هم‌زمان آنها در ایده‌های اجتماعی، سبب ظهور جنبش کاملاً مستقل پرولتاریای صنعتی شده که آغاز به اتحاد و مبارزه بر علیه ستمگران کرده و مبارزه‌ی پرشور خود را برای سوسیالیسم به نمایش گذاشته است. همه‌جا حلقه‌های مطالعاتی کارگران و روشنفکران سوسیال-دمکرات ایجاد شده و اعلامیه‌های تبلیغی محلی در همه‌جا به چشم می‌خورند، تقاضا برای ادبیات سوسیال-دمکراتیک بیش از عرضه‌ی آن شده و دولت توانایی پیگرد و محدود کردن همه‌جانبه‌ی جنبش را ندارد.

زندانیها و مناطق تبعید بیش از حد ظرفیت خود پر شده‌اند. ماهی نیست که در آن خیر "بدم افتادن" سوسیالیستها در همه‌ی مناطق روسیه، بازداشت بیک های مخفی، دستگیری مبلغین و ضبط نوشته‌ها و اوراق چاپی، به گوش نرسد، علیرغم اینهمه اما، جنبش ادامه یافته و رشد می‌یابد و در مناطق گسترده تری پیش می‌رود و هرچه عمیق تر در میان طبقه‌ی کارگر ریشه می‌دواند و توجه عمومی را بیش از پیش از جنبش بخود جلب می‌کند. توسعه‌ی اقتصادی همه‌جانبه‌ی روسیه و تاریخ اندیشه‌ی اجتماعی و جنبش انقلابی این کشور، تداوم رشد جنبش سوسیال-دمکراتیک طبقه‌ی کارگر و غلبه‌ی آن بر موانع رودر رو را تضمین می‌کند.

اگر بخواهیم خصیصه‌ی اصلی جنبش ما را که اخیراً به شکلی ویژه خود را نمایانده توصیف نماییم وضعیت نا متحد و آماتور آن است. حلقه‌های مطالعاتی محلی تقریباً در شکل کاملاً منفرد از سایر مناطق و مهمتر از همه - از حلقه‌هایی که بطور همزمان در همان مناطق فعال بوده و در حال حاضر هم فعالند، ایجاد شده و عمل می‌نمایند. سنت‌های (مبارزاتی) تثبیت نشده و تداوم نمی‌یابند؛ نشریات محلی کاملاً این عدم اتحاد نبود ارتباط با آنچه سوسیال-دمکراسی روسیه قبلاً به آنها دست یافته را منعکس می‌کنند. بنابر این، به نظر ما دوران حاضر خصوصاً به این دلیل حیاتی است که از این مرحله‌ی آماتوری و پراکندگی فراتر رفته و موکداً نیازمند صعود به مرحله‌ی بالاتر، متحدتر، شکلی بهتر و سازمان یافته‌تر است؛ و ما وظیفه‌ی خود می‌دانیم تا در جهت پیشبردش تلاش کنیم. نیازی به گفتن نیست که عدم اتحاد در مراحل خاص و آغاز نضج گیری جنبش، گریزناپذیر است و نبود تداوم پس از یک دوره سکون طولانی در جنبش انقلابی و آغاز دوره‌ی حیرت انگیز از رشد سریع و همه‌جانبه طبیعی به نظر می‌رسد. همچنین شکلی نیست که همواره تنوع و تفاوت‌هایی در شرایط محلی و نیز تفاوت‌هایی در شرایط طبقه‌ی کارگر در یک منطقه و در مقایسه با مناطق دیگر به چشم خواهد خورد و در یک کلام همواره جنبه‌های خاصی در میان نقطه نظرات فعالین کارگری محلی وجود خواهد داشت؛ این تنوعات نشانه‌ای از نیرومندی جنبش و رشد عمیق و سالم آن است. اینهمه درست است، اما، عدم اتحاد و نبود سازمان پیامد ناگزیر این تنوعات نیست. حفظ تداوم و اتحاد جنبش به هیچ روی به مفهوم نادیده گرفتن تنوعات نیست، بلکه برعکس، ایجاد حوزه‌ی آزادی عمل بسیار گسترده‌تر برای آن است. در هر صورت، در دوره‌ی حاضر جنبش، به نظر می‌رسد عدم اتحاد تأثیرات مخربی بر جنبش داشته و ممکن است آن را به بیراهه بکشاند؛ در کل، عمل‌گرایی محدود ممکن است جنبش را از شفافیت تئوریک دور کرده و از یک سو، رابطه‌ی بین سوسیالیسم و جنبش انقلابی روسیه را نابود کرده و به طور همزمان از جهتی دیگر رابطه‌ی میان سوسیالیسم و جنبش طبقه‌ی کارگر را تخریب نماید. با رجوع به نوشته‌هایی همچون *Credo* [و ضمیمه‌ی جداگانه به *رابوچایا میسل* "Rabochaya Mys" (سپتامبر ۱۸۹۹)] می‌توان ثابت کرد که این خطرات خیالی نیستند. ضمیمه بطور کاملاً مشخص حاکی از گرایش است که در تار و پود *رابوچایا میسل* "Rabochaya Mys" نفوذ کرده و خود را در سوسیال-دمکراسی روسیه نمایانده است؛ گرایشی که می‌تواند خطر واقعی ایجاد کند و باید با آن به مقابله برخاست. نشریات قانونی روسیه، با تقلید مسخره شان از مارکسیسم تنها قادرند آگاهی عمومی را به فساد بکشانند و نیز هرچ و مرج و سردرگمی را شدت بخشند که در آن، برنشتین مشهور (مشهور به خاطر ورشکستگی اش) بتواند در پیشگاه جهانیان این ادعای خلاف واقع را نشر بدهد که اکثر فعالین سوسیال-دمکراسی روسیه از وی حمایت می‌کنند.

هنوز زود است بشود فضاوت کرد این شکاف تا چه اندازه عمیق است و شکل گیری یک گرایش خاص تا کجا امکان پذیر است (در حال حاضر اصلاً تمایلی به پاسخ تأیید آمیز به این مسائل نداریم و هنوز امید خود را به همکاری از دست نداده ایم)، اما چشم بستن به دشواری اوضاع بسیار مضرت از اعراق در انشقاق است، و ما از صمیم قلب به از سرگیری فعالیت انتشاراتی گروه رهایی‌کار و مبارزه‌ای که با تحریف و مبتذل کنندگان سوسیال-دمکراسی آغاز کرده، خوش آمد می‌گوییم. [۴]

از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه‌گیری کرد: ما سوسیال-دمکرات‌های روس باید متحد شده و تمام تلاش‌های خود را در جهت شکل دادن به حزبی واحد و قوی صرف کنیم تا تحت لوای سوسیال-دمکراسی انقلابی مبارزه بکنند. تداوم جنبش را حفظ کنیم و بطور سیستماتیک از سازمان جنبش حمایت کنیم. این نتیجه‌گیری امری جدید نیست. دو سیال پیش سوسیال-دمکرات‌های روس - زمانی که نمایندگان بزرگترین سازمان‌های سوسیال-دمکرات روسیه در بهار سال ۱۸۹۸ در کنگره‌ای گرد هم آمدند و حزب کارگر سوسیال-دمکرات روس را تشکیل دادند - مانیفست حزب را منتشر کردند و *رابوچایا گازتا* "Rabochaya Gazeta" را به عنوان ارگان رسمی حزب قبول کردند. ما به عنوان اعضای حزب کارگر سوسیال-دمکرات روس کاملاً با ایده‌های اصلی موجود در مانیفست موافق بوده و اهمیت فوق‌العاده‌ی آن، به مثابه‌ی بیان روشن و همگانی اهدافی که حزب ما باید در جهت عملی کردن آنها بکوشد، قائل هستیم. در نتیجه ما به عنوان اعضای حزب، موضوع وظایف مستقیم و بلافاصل خود را به این شکل عرضه می‌کنیم: باید کدام نقشه‌ی عملی را جهت احیای حزب بر اساس مستحکمترین میانی ممکن اتخاذ کنیم؟ بعضی از رفقا (حتی بعضی از گروه‌ها و سازمانها) بر این نظر هستند که جهت دستیابی به این هدف لازم است کار انتخاب نهاد مرکزی حزب را از سرگیریم و آن را ملزم به از سرگیری انتشار ارگان حزب بنماییم. [۵] ما فکر می‌کنیم این تفکر نادرست و در هر شکل زیانبار است. ایجاد و تقویت حزب به مفهوم ایجاد و تقویت وحدت بین همه‌ی سوسیال-دمکرات‌های روس است؛ چنین وحدتی با دستور و تصمیم گیری و یا بهتر بگوییم با گردهم آیی نمایندگان حاصل نمی‌شود؛ برای رسیدن به چنین وحدتی باید کار کرد. در نخستین مرحله لازم است انتشارات مشترک حزبی را توسعه داد، مشترک نه تنها به این مفهوم که باید در خدمت کل جنبش روس باشد و به مناطق مجزا منحصر نشود، بلکه در ضمن باید بطور کلی مسائل مبتلابه جنبش را مورد بحث قرار داده و به جای پرداختن صرف به مسائل منطقه‌ای به رشد آگاهی طبقاتی پرولتاریا در مبارزه شان کمک کند؛ و نیز مشترک به این معنی که باید همه‌ی قوای انتشاراتی را متحد کرده و باید همه‌ی نخله‌های فکری موجود در میان سوسیال-دمکراسی روس را، نه به مثابه‌ی کارگران مجزا بلکه به مثابه‌ی رفقای متحد در صفوف سازمان واحد با برنامه و مبارزه‌ای مشترک، تبلیغ نماید. علاوه بر این، لازم است سازمانی ایجاد شود تا بتواند خصوصاً رابطه بین همه‌ی مراکز جنبش را ایجاد و حفظ نماید و اطلاعات به موقع و کامل جنبش را در اختیار آنها قرار دهد و نیز نشریات و روزنامه‌های ما را به طور مداوم به سراسر روسیه برساند. تنها زمانی که چنین سازمانی ایجاد شود، تنها زمانی که بنسبت سوسیالیستی روسی ایجاد شود، حزب بنیان مناسبی پیدا خواهد کرد و تنها در آن زمان حزب به یک واقعیت موجود و نیز نیروی سیاسی توانمند، بدل خواهد شد. ما قصد داریم نیروی خود را مصروف نیمه‌ی نخست این هدف بنماییم، برای نمونه، ایجاد نشریات مشترک؛ زیرا به نظر ما مبرم‌ترین نیاز جنبش در حال حاضر و نیز گام ضروری اولیه برای از سرگیری فعالیت‌های حزبی، همین مسئله است.

طبیعی است که خصیصه اهداف ما، برنامه‌ی پیشبرد فعالیت‌های انتشاراتی ما را تعیین کند. نشریات باید فضای قابل توجهی به مباحث ایدئولوژیک، برای نمونه، به تئوری عمومی سوسیال-دمکراسی و تطبیق آن با شرایط روسیه اختصاص دهند. بی شک، نیاز مبرم جهت پیشبرد بحث گسترده در خصوص این مسائل، در شرایط حاضر بویژه با توجه به آنچه فوقاً گفته شد، به هیچ توضیح اضافی نیاز ندارد. لازم به گفتن نیست که مسائل تئوری عمومی بطور جدایی ناپذیری به اطلاعات در مورد شرایط تاریخی و حال حاضر جنبش طبقه‌ی کارگر در غرب بستگی دارد. علاوه بر اینها، ما بطور سیستماتیک در نظر داریم همه‌ی مسائل سیاسی را مورد بحث قرار دهیم - حزب کارگر سوسیال-دمکرات باید به همه‌ی سوالات ایجاد شده در همه‌ی جنبه‌های حیات روزانه‌ی ما، به همه‌ی مسائل سیاست داخلی و خارجی، پاسخ گوید و باید در نظر داشته باشیم که هر سوسیال-دمکرات و هر کارگر دارای آگاهی طبقاتی دیدگاه‌های قاطع در خصوص همه‌ی مسائل مهم دارد. بدون انجام این شرط، امکان تبلیغ و تهیه

سیستماتیک و گسترده وجود ندارد. بحث در مورد مسائل تئوریک و سیاسی با بنیانه برنامه حزب که لزوم اجرای آن در کنگره ۱۸۹۸ مورد تأکید قرار گرفته، مرتبط خواهد بود. در آینده ی نزدیک قصد داریم پیش برنامه ی نوین را منتشر کنیم؛ بحث افغانی در مورد آن، مطالب کافی در اختیار کنگره ی آتی که قرار است برنامه ی کاری اتخاذ کند، قرار خواهد داد. [۶] وظیفه ی حیاتی دیگر، به نظر ما، بحث در خصوص مسئله ی سازمان و روش های عملی اجرای وظایف محوله است. عدم اتحاد و پیگیری که در بالا به آنها اشاره شد، بویژه تأثیرات مخربی بر وضعیت موجود دیسیپلین حزبی و سازمان و شیوه های مخفی کاری دارد. ما سوسیال دمکراتها باید با صراحت در برابر مردم بپذیریم که از کوشندگان قدیمی در جنبش انقلابی روسیه و سایر سازمانهای فعال در صحنه ی مبارزاتی روسیه عقب مانده ایم، بنابراین لازم است تمام تلاش خود را بکار ببریم تا خود را به آنها برساییم. سلب تعداد بیشتری از طبقه ی کارگری جوانان روشنفکر به جنبش، عقیم گذاشتن پیگردهای مکارانه حکومتی و افزایش شکست برنامه های دولت نیاز حیاتی به تبلیغ اصول و شیوه های سازمان حزبی و مخفی کاری دارد.

جنبش تبلیغاتی اگر از طرف همه ی گروههای مختلف و همه ی رفقای باتجربه حمایت شود، می تواند و باید به آموزش جوانان سوسیالیست و کارگران منجر شود تا به مثابه ی رهبران جنبش انقلابی بتوانند به کلیه ی موانع ایجاد شده از سوی پلیس اتوکراتیک دولت ستمگر بر سر راه اجرای برنامه های ما فایق آیند و قادر باشند در جهت برآوردن همه ی نیازهای توده ی کارگر که در عین حال مشتاقانه در پی مبارزه برای سوسیالیسم و مبارزه ی سیاسی هستند، خدمت کنند. بالاخره اینکه، یکی از وظایف اساسی منتج از مسائل گفته شده در بالا، لزوم تجزیه و تحلیل جنبش خودبخودی (در بین توده های کارگر و روشنفکران ما) است. باید بگوئیم تا جنبش اجتماعی روشنفکری را که نشان خود را بر سالیهای پایانی قرن نوزدهم در روسیه نقش زده و گرایشهای مختلف و گاه متضاد را تلفیق کرده، درک نماییم. لازم است به دقت شرایط طبقه ی کارگر را در همه ی زمینه های حیاتی اقتصادی، اشکال و شرایط بیداری کارگران و مبارزات موجود فعلی مطالعه کنیم تا بتوانیم سوسیالیسم مارکسیستی و جنبش طبقه ی کارگر روس را که ریشه در خاک روسیه زده، در یک مجموعه ی واحد متحد کنیم و ایضا قادر به تلفیق خیزش های خود بخودی توده ی مردم با جنبش انقلابی روسی بشویم. حزب سوسیال-دمکرات طبقه ی کارگر روسیه تنها زمانی می تواند ایجاد شود که این ارتباطات وجود آید، زیرا سوسیال-دمکراسی تنها جهت خدمت به جنبش خودبخودی طبقه ی کارگر بوجود نمی آید (آنگونه که این روزها گاه بعضی از "کارگران عملی" ما می اندیشند) بلکه هدف تلفیق سوسیالیسم با جنبش طبقه ی کارگر است. و تنها با این تلفیق است که پرولتاریای روس قادر خواهد شد وظیفه ی بلافصل سیاسی خود را که همانا آزاد کردن روسیه از یوغ اتوکراسی ستمگر است، به انجام رساند.

تقسیم این وظایف و مسائل بین مجله و روزنامه دقیقاً با تفاوت در سباز و ویژگی این دو نشریه مشخص خواهد شد - مجله اساساً نقش ترویجی تبلیغی و روزنامه وظیفه ی تبلیغی تهبیحی بر عهده خواهد داشت. اما همه ی جنبه های جنبش باید در مجله و روزنامه منعکس شوند. ما مخصوصاً می خواهیم بر مخالفت خود با این دیدگاه که روزنامه ی کارگری باید مطالب خود را منحصرآ به موضوعات بلافصل و مستقیم در رابطه با جنبش خودبخودی طبقه ی کارگر اختصاص دهد و بقیه ی مطالب مربوط به تئوری سوسیالیستی، علوم، سیاست و مسائل مربوط به سازمان حزب را به مجله ی روشنفکری واگذار کند، اصرار بورزیم. درست بر عکس، لازم است همه ی حقایق جنبش طبقه ی کارگر با مسائل ذکر شده تلفیق شود و باید انوار تئوری بر هر حقیقت مجزا بتابد و تبلیغ بر سر مسائل سیاسی و سازمان حزبی باید در میان توده های وسیع کارگر جاری شود و این مسائل با کار تهبیحی عین شود. شکلی از کار تهبیحی - تهبیح بوسیله استفاده از اعلامیه های منتشر شده ی محلی - که بدون هیچ استثنایی بر جنبش غالب بوده، درحال حاضر نامناسب است؛ این کار محدودیت دارد زیرا از حوزه ی محلی و عمدتاً مسائل اقتصادی فراتر نمی رود. لازم است تلاش کنیم تا با استفاده از روزنامه که باید حاوی اطلاعات معمول مربوط به رنج و درد اعتصابات کارگران و سایر اشکال مبارزات پرولتاریا باشد، شکل عالی تری از آژیتاسیون را جانشین آن کنیم؛ علاوه بر این باید همه ی نمودهای استبداد سیاسی را در سراسر روسیه با توجه به اهداف نهایی سوسیالیسم و وظایف سیاسی پرولتاریای روسیه جمع کنیم. لازم است این گفته ی پی.بی.اکسلر در که به مثابه ی شعار عملی فعالیت های سوسیال-دمکراسی روس و نیز شعار برنامه ی انتشاراتی در آینده ی بسیار نزدیک قرار دهیم که گفت: "مرزهای فعالیت راگسترش و حیطه ی فعالیت های تبلیغی، تهبیحی و سازمانی را توسعه دهید".

اینک بطور طبیعی مسأله ای رخ می نماید: اگر قرار است نشریات مورد نظر در خدمت متحد کردن همه ی سوسیال-دمکراتهای روس و گردآوردن آنها در حزب واحد باشند، باید تمام انوار اندیشه، همه ی گرایشهای ویژه ی محلی و همه ی روش های عملی متفاوت را منعکس کند. چگونه می توانیم وجوه مختلف اندیشه را با پیگیری سیاست نوشتاری یکدست برای این نشریات، تلفیق نماییم؟ آیا این نشریات باید ملغمه ای از اندیشه های مختلف باشند یا باید گزینشی مستقل و کاملاً صریح را نمایندگی کنند؟

ما گزینه ی دوم را قبول داریم و امیدواریم که ارگان با گزینشی معین ثابت کند که هم در هدف خود برای بیان دیدگاه های مختلف و هم در پلمیک های ریقانه میان شرکت کنندگان مق است (همچنان که در سطور زیر نشان خواهیم داد). دیدگاههای ما در تطابق کامل با اندیشه های بنیادی مارکسیسم است (اندیشه هایی که در مانیفست کمونیست و برنامه های سوسیال-دمکراتها در اروپای غربی مطرح شده اند)؛ ما بر انکشاف مداوم این اندیشه ها بر اساس آرمان های مارکس و انگلس اصرار داریم و قاطعانه ادعا های اصلاحی اپورتونیستی و دوپهلوی برنشتینی را که اینک مد روز شده، مردود می شماریم. همچنانکه دیدیم وظیفه ی سوسیال-دمکراسی سازماندهی مبارزات طبقاتی پرولتاریا جهت پیشبرد مبارزه برای دستیابی به اهداف اصلی و نهایی خود و نیز تجزیه و تحلیل شرایطی که روشهای انباز هدایت این مبارزه را مشخص می کند، است. "رهایی طبقه ی کارگر تنها به دست خود طبقه ی کارگر میسر است" [۷]. اما از آنرو که سوسیال-دمکراسی را از جنبش طبقه ی کارگر جدا نمی دانیم، نباید از یاد ببریم که در کل، هدف سوسیال-دمکراسی نمایندگی منافع طبقه ی کارگر در همه ی کشورها خواهد بود. سوسیال-دمکراسی نباید کورکورانه در برابر مرسته ی خاصی از جنبش، در شرایط مکانی و زمانی ویژه به سجده بیافتد. به باور ما لازم است سوسیال-دمکراسی از هر جنبش انقلابی بر علیه سیستم اجتماعی و اقتصادی حاکم پشتیبانی کند و هدف اش کسب قدرت توسط طبقه ی کارگر، سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان و بنای جامعه ای سوسیالیستی باشد. ما قویاً هر تلاشی را برای تضعیف و یا تخفیف ویژگی انقلابی سوسیال-دمکراسی که در واقع حزب انقلاب اجتماعی است محکوم کرده و بیابان در برابر هر طبقه ای که به پشتیبانی از سیستم اجتماعی حاضر برآید خواهیم ایستاد. خصوصاً معتقدیم وظیفه ی تاریخی سوسیال-دمکراسی روس سرنگونی خودکامگی است: وظیفه ی معین سوسیال-دمکراسی ایفای نقش مبارزان پیشرو در صفوف دمکراتهای روس است؛ وظیفه ی معین سوسیال-دمکراسی دستیابی به هدفی است که توسعه ی اجتماعی روسیه در برابرش قرار داده است، وظیفه ای که از مبارزان پرافتخار جنبش انقلابی روسیه به ارث رسیده است. تنها با ارتباط جدایی ناپذیر مبارزات اقتصادی و سیاسی و تنها از طریق گسترش تبلیغ و تهبیح در میان لایه های هرچه وسیعتر طبقه ی کارگر است که سوسیال-دمکراسی می تواند به اهداف اش نایل شود.

از این دیدگاه در اینجا اشاره ای کلی به آن شده است، زیرا جزئیات کامل تر از سوی گروه رهایی کار به طرق مختلف از جمله در مانیفست حزب کارگر سوسیال-دمکرات روس و در پیشنهاد به نام "اعلامیه ی وظایف سوسیال-دمکراتهای روس" [۱] و در جنبش طبقه ی کارگر در روسیه [میانبری برنامه ی سوسیال-دمکراسی روس] عرضه شده است. ما با اتکا به این اندیشه ها قادریم با همه ی مسائل عملی و نظری برخورد کنیم و خواهیم کوشید تحلیلات جنبش طبقه ی کارگر و اعتراضات دمکراتیک در روسیه را با این اندیشه ها پیوند زیم. گرچه ما وظایف انتشاراتی خود را از موضع گزینشی خاص انجام می دهیم ولی ابداً قصد عرضه ی همه ی دیدگاهمان در خصوص مسائل جزئی از جانب کل سوسیال-دمکرات های روس را نداریم؛ ما منحصر وجود تفاوت ها نیستیم و نمی خواهیم اختلاف نظرها در پنهان و یا نابود کنیم. برعکس، علاقمندیم نشریات ما ارگان مباحثات در مورد همه ی مسائل از جانب همه ی سوسیال-دمکرات های روس با تمام نخله های فکری باشد. ما مخالف پلمیک بین رفقا نیستیم، بلکه برعکس، آماده ایم تا فضای کافی در نشریات مان به آنها بدهیم. پلمیک آزاد با شرکت همه جانبه ی سوسیال-دمکرات ها و کارگران دارای آگاهی طبقاتی با هر اندیشه ای ضروری و پذیرفتنی است، از آن روکه به روشن شدن عمق اختلافات موجود، امکان بحث بر سر موضوعات مورد جدل از هر زاویه و نیز مبارزه با تند روی هایی که ممکن است نمایندگان دیدگاههای متنوع، گروههای متفاوت محلی و "مختصصین" مختلف جنبش انقلابی، گرفتار آن بشوند، کمک می کند. در واقع به نظر ما یکی از موانع جنبش در حال حاضر نبود پلمیک آزاد بین دیدگاههای پذیرفته شده ی متنوع و تلاش برای سرپوش گذاشتن بر اختلاف نظر در خصوص مسائل بنیادی است.

علاوه بر این، اگر قبول داشته باشیم که طبقه ی کارگر و سوسیال-دمکراسی روس به مثابه ی پیشاهنگ مبارزه برای دمکراسی و آزادی سیاسی هستند، آنگاه باید بگوئیم تا نشریات ما ارگان جنرال-دمکراتیک (دمکراسی همگانی) شوند. این امر نه به این دلیل است که می خواهیم برای لحظاتی گذرا آنتاگونیسم میان پرولتاریا و سایرطبقات را فراموش کنیم و نه به این دلیل است که بخواهیم حتا آندکی در امر مبارزه طبقاتی کوتاه بیایم، بلکه می خواهیم تمام سوالات دمکراتیک را عرضه کنیم و مورد بحث قرار دهیم و خود مان را صرفاً در چهارچوب مسائل محدود پرولتاریا مفید نکنیم؛ از این رو تمام نمودها و مظاهر ستم سیاسی را آشکارا به بحث خواهیم گذاشت و ارتباط بین جنبش طبقه ی کارگر و همه ی اشکال مبارزه ی سیاسی را نشان داده و تمام مبارزین صادق را بدون توجه به دیدگاه یا وابستگی طبقاتی شان به مبارزه بر علیه اتوکراسی فراخوانده و تمام تلاش خود را بکار خواهیم گرفت تا اثبات کنیم که طبقه ی کارگر تنها نیروی انقلابی است که تا به آخر بر علیه استبداد و خودکامگی می رزمند. در نتیجه گرچه ما در گام نخست دست یاری به سوی سوسیالیستهای روس و کارگران دارای آگاهی طبقاتی دراز می کنیم اما تنها به یاری آنها چشم نخواهیم دوخت. ما همه ی کسانی را که تحت ستم رژیم سیاسی حاضر در روسیه قرار گرفته و نیز آنها را که در راه رهایی مردم روسیه از یوغ بردگی سیاسی شان می رزمند خطاب قرار می دهیم تا از نشریاتی که وقف سازماندهی جنبش طبقه ی کارگر در قالب حزب سیاسی انقلابی خواهد شد، حمایت کنند، ما به این امید صفحات نشریه را در اختیار آنها قرار می دهیم که تمام جنایات و سبهاکاری های حکومت مطلق روسیه را افشا نمایند. ما این درخواست را با این امید انجام می دهیم که اطمینان داریم پرچم مبارزه ی سیاسی برافراشته شده از سوی سوسیال-دمکراسی روسی، می تواند و باید درفش همه ی مردم شود.

وظیفه ای که ما بر عهده گرفته ایم بسیار وسیع و فراگیر است، شاید بشود گفت از توان ما به تنهایی خارج است، اگر با توجه به تمام تجارب قبلی مان به این نتیجه ی قاطع نرسیده بودیم که این وظیفه ی حیاتی کل جنبش است و اگر به هم رای و همراهی صادقانه و پیگیر - ۱ - اکثر سازمان

های حزب کارگر سوسیال-دمکرات روسیه و گروه‌های مستقل کارگری سوسیال-دمکرات در شهرهای مختلف؛ ۲- گروه‌های کار که سوسیال-دمکراسی روسیه را بنیان نهاده و همواره تحت رهبری تئوریسین‌ها و نمایندگان صاحب قلم اش بوده؛ ۳- تعدادی از افرادی که هیچ وابستگی به هیچ یک از گروه‌ها ندارند اما با جنبش سوسیال-دمکراتیک طبقه‌ی کارگر همراهند اما فی الواقع خدمتی به آن نکرده‌اند، نداشتیم، چنین قاطعانه اقدام به این کار عظیم نمی‌کردیم. ما تمام تلاش خود را برای به انجام رساندن درست بخشی از وظیفه‌ی سترگ انقلابی که برگزیده‌ایم، انجام خواهیم داد. می‌کوشیم تا همه‌ی رفقا نشریات ما را از آن خود بدانند، نشریاتی که همه‌ی گروه‌ها با بزرگواری خود اطلاعات مربوط به جنبش را در اختیارش قرار خواهند داد و اندیشه‌های خود را در آنها منتشر خواهند کرد، بر نیاز خود به داشتن نشریه سیاسی صحنه خواهند گذاشت و تجربیات خود را با دیگران سهیم خواهند شد و صدای خود را با استفاده از مطبوعات سوسیال-دمکراتیک بلند خواهند کرد و در یک کلام، از ابزار بهره‌مند خواهند شد که از طریق آن به جنبش خواهند آموخت و از آن خواهند آموخت. تنها از این طریق است که ایجاد ارگان اصیل سوسیال-دمکراتیک سراسری روسیه امکان پذیر خواهد شد. سوسیال-دمکراسی روسیه قبلاً در شرایط مخفی محصور بوده و در آن گروه‌های مختلف و حلقه‌های مطالعاتی جدا افتاده کار خود را انجام می‌دادند. زمان آن فرا رسیده تا در راه دفاع علنی از سوسیالیسم و مبارزه سیاسی بیا خیزیم. ایجاد سوسیال-دمکراسی سراسری روسیه نخستین گام در این راه خواهد بود.

تاریخ تحریر: نوشته شده در بهار ۱۹۰۰

انتشار: چاپ نخست در جلد چهارم نوشته‌های پراکنده لنین در سال ۱۹۲۵. منتشر شده از روی دست نوشته‌ای به خط فردی ناشناس.

منبع: مجموعه آثار لنین، انتشارات پروگرس، ۱۹۶۴، مسکو، ج ۴، ص ۲۳۰-۲۳۰

ترجمه: مهرداد مینایی، به سفارش سردبیری "سوی انقلاب"

روئوسی: ر.سیمبالا و د. والترز

دامین پابلیک: آرشیو لنین در اینترنت (۲۰۰۳). هرگونه کپی، توزیع و استفاده از این اثر آزاد است.

لطفاً منبع "Marxists Internet Archive" را ذکر نمایید.

یادداشتها

[۱] مراجعه کنید به چاپ حاضر ج ۲، ص ۲۲۲

[۲] ایسکرا (شعله) نخستین روزنامه‌ی مارکسیستی غیرقانونی روسیه بود که توسط لنین در سال ۱۹۰۰ ایجاد شد و در تاسیس حزب مارکسیستی انقلابی طبقه‌ی کارگر روسیه نقش مهمی ایفا کرد.

به دلیل پیگردهای پلیس امکان نشر روزنامه‌ی انقلابی در روسیه وجود نداشت. لنین زمانی که در سیبری دوران تبعید خود را می‌گذراند، نقشه‌ی انتشار روزنامه را در خارج از کشور طراحی کرد. با پایان یافتن دوران تبعید اش (ژانویه ۱۹۰۰) بلافاصله عملی کردن طرح اش را پی گرفت. در ماه فوریه در سن پترزبورگ مذاکراتش را با ورا زاسولویچ (که بصورت غیرقانونی از خارج آمده بود) در مورد مشارکت گروه‌های کار در انتشار روزنامه، آغاز کرد. در پایان ماه مارس و اوایل ماه آوریل کنفرانس مشهور به PSKOV با شرکت و.ا. لنین، ل. مارتوف (و.ا. او. زدریوم)، ا. ن. پترسوف، اس. ال. رادچنکو، و "مارکسیست قانونی" پی. بی. استروف و ام. ا. نوگان بارانوسکی برگزار شد. پیش نویس بیانیه توسط لنین عضو هیئت تحریریه روزنامه‌ی سراسری روسیه (ایسکرا) و مجله سیاسی و علمی (زاریا) در خصوص برنامه و اهداف این نشریات، تهیه شده بود. در نیمه‌ی نخست سال ۱۹۰۰ لنین به تعدادی از شهرهای روسیه سفر کرد (مسکو، سن پترزبورگ، ریگا، سمولنسک، نژنی ناوگروود، یوفا، سامارا، سیزران) و تماسهایی با گروه‌های سوسیال-دمکرات برقرار کرد و حمایت آنها را از ایسکرا جلب نمود. در اگوست سال ۱۹۰۰ وقتی لنین به سویس رسید با پوترسوف و گروه‌های کار در مورد اهداف و برنامه‌های روزنامه و مجله و نیز توزیع کنندگان احتمالی و محل اقامت هیئت تحریریه مذاکراتی انجام داد. ابتدا کنفرانس تقریباً با شکست روبرو شد (به صفحات ۴۹-۲۲۲ این جلد مراجعه کنید) اما نهایتاً در مورد همه‌ی مسائل مورد بحث توافق حاصل شد.

اولین شماره‌ی ایسکرای لنین در ماه دسامبر ۱۹۰۰ در لایپزیک منتشر شد. شماره‌های بعدی در مونیخ و از جولای به بعد در لندن و از بهار ۱۹۰۲ در ژنو چاپ شدند. کمک‌های شایان توجه سوسیال-دمکرات‌های آلمانی از جمله کلارازتکین، آدولف براون و انقلابی لهستانی ژولیان مارکوسکی، که در آن ایام در مونیخ ساکن بود، و نیز هاری کولش، یکی از رهبران فدراسیون سوسیال-دمکراتیک انگلستان، در تهیه‌ی مکان و امکانات برای اسکان (سازمان چاپخانه‌ی مخفی و تایپ مناسب روسی و...) موجب تداوم انتشار نشریه شد.

اعضای هیئت تحریریه ایسکرا عبارت بودند از: و.ا. لنین، گ. و. پلخانف، ل. مارتوف، بی. آخلرود، ا. ن. پوترسوف و و.ا. زاسولویچ بودند. دبیر اول هیئت گ. اسمیدویچ-لمن بود که از بهار ۱۹۰۱ به ن. ک. کروپسکیا و آگدار شد. کروپسکیا در عین حال نماینده‌ی رابط بین ایسکرا و سازمان‌های سوسیال-دمکرات روسیه بود. در واقع لنین سردبیر و عامل رهبری کننده‌ی ایسکرا بود که در آن مقالات خود را در خصوص مسائل عمده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی پرولتاریا و سازمان حزب در روسیه و نیز مسائل مهم جهانی منتشر می‌کرد.

ایسکرا مرکزی برای اتحاد نیروهای حزب و تجمع و تربیت کارگران حزبی شد. در تعدادی از شهرهای روسیه (سن پترزبورگ، مسکو، سامارا و...)

گروه‌هایی از کمیته‌های R.S.D.L.P. (حزب کارگری سوسیال-دمکرات روسیه) بر اساس خط‌لینیستی ایسکرا سازمان یافتند و در ژانویه‌ی ۱۹۰۲ کنفرانس حامیان ایسکرا در سامارا تشکیل و سازمان ایسکرای روسیه را بنیان نهادند. سازمان ایسکرا تخت رهبری مستقیم یازان و رفقای وفادار لنین: ن. ا. بومن، ای. و. بابوشکین، س. ای. گوسف، م. ا. کالینین، پ. ا. کراسیکوف، گ. م. کرزیزانوسکی، ف. و. لنگنک، ای. ای. رادچنکو و دیگران توسعه یافت.

با ابتکار و دخالت مستقیم لنین، هیئت تحریریه ایسکرا پیش‌نویس برنامه حزب را (منتشر شده در شماره ۲۱ ایسکرا) طرح و مقدمات برگزاری کنفرانس دوم R.S.D.L.P. آماده کرد که در جولای و اگوست ۱۹۰۳ برگزار شد. در طی برگزاری کنگره اکثر سازمان‌های سوسیال-دمکرات محلی روسیه موضع ایسکرا را پذیرفتند و برنامه‌ها و طرح سازمانی و مشی تاکتیکی اش را مورد تأیید قرار دادند و ایسکرا را به عنوان ارگان رسمی مورد شناسایی قرار دادند. در بیانیه‌ی ویژه‌ی کنگره از نقش استثنایی ایسکرا تحلیل و این روزنامه به عنوان ارگان مرکزی R.S.D.L.P. پذیرفته شد. کنگره هیئت تحریریه‌ی متشکل از: لنین، پلخانف و مارتوف را به رسمیت شناخت. علی‌رغم تصمیم کنگره مارتوف از قبول مسئولیت سرباز زد و شماره‌های ۵۱-۴۶ از سوی لنین و پلخانف ادیت شد. بعدها پلخانف به موضع منشویکی روی آورد و خواستار شرکت همه‌ی ادیتورهای قدیمی منشویک در هیئت تحریریه ایسکرا شد، درخواستی که کنگره آن را رد کرد. لنین نمی‌توانست با این امر موافقت کند و لذا در ۱۹ اکتبر (۱ نوامبر) ۱۹۰۳ از هیئت تحریریه‌ی ایسکرا استعفا داد. لنین به عضویت کمیته‌ی مرکزی درآمد و از آن جا به مبارزه با اپورتونیسیم منشویکی پرداخت. پلخانف به تنهایی شماره ۵۲ را ادیت کرد. روز ۱۳ (۲۶) نوامبر سال ۱۹۰۳ پلخانف با ابتکار خود و با زیرپا گذاشتن مصوبات کنگره همه‌ی ادیتورهای قدیمی منشویک را به عضویت هیئت تحریریه در آورد. از شماره‌ی ۵۲ به بعد منشویک‌ها، ایسکرا به ارگان خود تبدیل کردند.

[۲] زاریا (سپیده دم) مجله‌ی سیاسی-علمی مارکسیستی از سال ۱۹۰۲-۱۹۰۱ بصورت قانونی بوسیله‌ی هیئت تحریریه‌ی ایسکرا در شهر اشتوتگارد منتشر می‌شد. کلاً چهار شماره (در سه نوبت چاپ) منتشر شد: شماره ۱--- آوریل ۱۹۰۱ (در واقع ۲۳ مارس) شماره ۲ و ۳ دسامبر ۱۹۰۱؛ و شماره ۴ اگوست ۱۹۰۲.

[۴] اشاره‌ی لنین به "بیانیه‌ی از سرگیری انتشارات گروه‌های کار" است که در اوایل سال ۱۹۰۰ در ژنو بعد از انتشار نوشته‌ی "اعتراض از سوی سوسیال-دمکرات‌های روسیه" لنین، منتشر شد. گروه‌های کار در "بیانیه" خود از درخواست لنین برای مبارزه‌ی قاطعانه با اپورتونیسیم در صفوف سوسیال-دمکراسی روسیه و بین الملل حمایت کرد.

[۵] منظور لنین از گروه‌ها و سازمانها، گروه‌های گرد آمده حول روزنامه‌ی یاشنی رابوچی *Yashny Rabochy* (کارگران جنوبی)، بوند، اتحادیه سوسیال-دمکرات‌های روس در خارج بود که رهبری آن از گروه‌های کار به حامیان "جوان" اکونومیسم منتقل شده بود. در بهار ۱۹۰۰ این گروه‌ها قصد داشتند دومین کنگره‌ی حزب را در اسمولنسک برگزار کنند. لنین جو حاکم بر آماده سازی کنگره را در فصل ۵ "چه باید کرد" بیان کرده است (چاپ حاضر ج ۵).

[۶] منظور لنین "پیش‌نویس برنامه حزب ما" است که در اواخر سال ۱۸۹۹ برای شماره سوم رابوچیا گازتا *Rabochaya Gazeta* نوشت ولی هیچگاه منتشر نشد (چاپ حاضر ج ۵ ص ۵۴-۲۲۷) پیش‌نویس برنامه‌ی حزب بنا به پیشنهاد لنین، از سوی هیئت تحریریه ایسکرا و زاریا برای کنگره‌ی دوم R.S.D.L.P. تهیه شد و در شماره‌ی ۲۱ اول ماه ژوئن ۱۹۰۲ در ایسکرا به چاپ رسید. در اگوست ۱۹۰۳ سومین کنگره‌ی R.S.D.L.P. آن را قبول کرد.

[۷] لنین انگاره یِ بنیادینِ مارکس را در " اصول کلی اتحادیه بین المللی کارگران " (انترناسیونال اول) نقل قول می کند، (منتخب آثار مارکس و انگلس ، ج ۱، چاپ مسکو ، ۱۹۵۶، ص ۳۸۶).

کارگران مبارز! انقلابیون کمونیست!

برای هرچه غنی تر کردن محتوا و سراسری تر کردن پخش نشریه

با ما همکاری کنید

proletariat1871@gmail.com

بحث آزاد

جنبش کمونیستی و اول ماه مه ۱۳۸۸

امسال، در اول ماه مه، روز جهانی کارگر، در عصر روز جمعه ۱۱ اردیبهشت، قرار بود مراسمی به دعوت علنی ائتلافی از فعالان کارگری با نام "کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه ۸۸" در پارک لاله برگزار گردد، اما به علت حضور گسترده نیروهای سرکوبگر حکومتی، اعم از نظامیان اونیفورم پوش و لباس شخصی و بازداشت همراه با خشونت بیش از ۱۵۰ نفر از شرکت کنندگان، از برگزاری آن ممانعت به عمل آمد و متأسفانه ائتلاف مذکور نتوانست مراسم پیشنهادی اش را اجرا کند. البته عدم موفقیت این آکسیون، یک شکست مطلق نبود، چرا که، حداقل میزان وحشیگری و عدم انعطاف حاکمیت سرمایه را در برابر خواسته های زیر حداقلی کارگران به نمایش گذاشت و ادعای بی اساس فرمیست ها و اپورتونیست های سیاسی "کارگر نما"، مبنی بر پایین آوردن خواسته های طبقه کارگر برای جلوگیری از سرکوب مبارزات کارگری را افشا ساخت.

البته برگزارکنندگان این آکسیون، همراه با کمک تبلیغاتی رسانه های بورژوازی راست (مانند VOA) و چپ، و نگارش مقالاتی در سایت ها کارگری، زیر لوای "جمع بندی"، سعی در دگرگون جلوه دادن نتایج آن بوده و هستند. مثلاً مدعی هستند که شرکت کنندگان در این مراسم، ۱۵۰۰ نفر "کارگر" بوده اند، در صورتیکه با نگاه به لیست بازداشت شدگان، همان نامهای اشنای فعالان کارگری و دانشجویی را می بینیم که هر بار در چنین مراسمی گرد هم جمع می شوند. ایشان حتی نتوانسته بودند که هاله ی کارگری نزدیک به خودشان را به عقلایی بودن برگزاری چنین مراسمی قانع کنند. برخی دیگر از ایشان، در نوشته های خود، با بیان اینکه از قبل چنین نتیجه ای را پیش بینی کرده بودند، و انتظاری جز این نداشتند، "موفقیت" آن را توجیه می کنند. که باید به ایشان تذکر داد که اگر منظور ایشان نمایش "قدر قدرتی" حکومت سرمایه به کارگران بوده است، مسلماً در ایجاد چنین توهمی موفق بوده اند. اما، به نظر ما اتخاذ چنین تاکتیک مازوخمیستی ای در شرایط کنونی مبارزات کارگری، چیزی جز ایجاد یأس و نا امیدي برای ایشان نداشته است. تنها نکته ی مهم و صحیحی که تمامی ایشان به آن اشاره کرده و دلیلی بر موفقیت این آکسیون می دانند، "ایجاد اتحاد و یکپارچگی نیروهای شرکت کننده" در آن می باشد، که از نظر ما "اتحاد" نیروهای رادیکال ر زیر رهبری فرمیسم، امری نیست که بخواهیم برایش شادمانی کنیم.

باز هم می گویم که خطاب ما به هیچ عنوان به گروه ها و کمیته ها و احزاب فرمیست و اپورتونیست نیست. توجه ما در حال حاضر به نیروهای صادقی است که خیال می کنند با ایجاد و همکاری با چنین ائتلاف هایی، راه رسیدن طبقه کارگر به خواسته ها و اهدافش را صاف می کنند. ایشان باید صادقانه به خاطر بیایرند که پیشنهاد کنندگان ایجاد چنین ائتلافی چه کسانی بودند و آکسیون پیشنهادی ایشان چه بود؟ به غیر از آنست که همان نیروهایی که خواسته های طبقه کارگر را به جمع آوری امضا برای "دستمزد" محدود می کنند، پیشنهاد دهندگان این ائتلاف بودند؟ و بغیر از آنست که ایشان خواهان برگزاری این مراسم در مکانی چون "ابشار خور" بودند تا از برخورد با نیروهای حکومتی بپرهیزند و بقول خودشان "جشن روز کارگر" را با رقص و آواز و سخنرانی چهره های سازشکار بگذرانند؟ مطمئن باشید که هم اینک شکست این مراسم را در میان کارگران به "چپ روی" مبلغین برگزاری آن در پارک لاله نسبت می دهند و متأسفانه توجیه عینی مناسبی نیز برای نظرات خود دارند.

تا اینجا در مورد برگزاری این مراسم سخن گفتیم. اما، ما بارها شاهد بوده ایم که با اتخاذ تدابیر مناسب پس از شکست یک آکسیون، نیروهای انقلابی نتوانسته اند نتایج آن را به نفع طبقه کارگر و پیشبرد اهداف آن تغییر دهند. اما، آیا چنین امری در این جا بوقوع پیوست؟ می بینیم که محتوای دادخواهی ها و تبلیغات حول این سرکوب، تماماً با محتوای فرمیستی و پیشروی سخن گویندگان و چهره های ارتجاعی شناخته شده بوده است. بقول رفقای "جمعی از فعالین کارگری"، که علیرغم جمع بندی صحیح از این آکسیون، خود از ترتیب دهندگان و مولفین بودند، "اگر سطح توقع ما، انعکاس فراخوان يك تجمع در رسانه های بین المللی و سپس محکوم کردن سرکوب آن تجمع از طرف مجامع و نهادهای بین المللی باشد، باید بگویم که در این حیطه دست امثال کوهستانی نژادها و "سولیدارتهی سنتر"ها و "تربون" "صدای آمریکا" خیلی بازر از تشکل های جنبش کارگری است". افکار عمومی "که شامل بخش گسترده ای از کارگران و زحمتکشان می شود، این خبرها و اعلام محکومیت ها را از زبان و همراه با تحلیل و تفسیر بورژوازی بین المللی و سخنگویان به اصطلاح کارگری آنها خواهند شنید. تحت تاثیر جهت دهی های آنها قرار خواهد گرفت. اگر عمدتاً به دنبال این نوع تبلیغات و این ابزارها باشیم، بازی را باخته ایم. دستاوردها از آن کسانی خواهد بود که امکانات اینچنینی را در انحصار خود دارند." [تجمع پارک لاله: زمینه ای برای پرداختن به مسائل عمیقتر] و در اینجا فراموش می کنند که پیشنهاد دهندگان تشکیل این ائتلاف، همان طرفداران سینه چاک "کوهستانی نژاد" و "سالیدارتهی سنتر" بودند!

به نظر ما ایجاد چنین ائتلاف ها و برگزاری چنین مراسمی نه تنها به نفع مبارزات طبقه کارگر نیست، بلکه تنها نتیجه اش به دام افتادن نیروهای انقلابی در چنگال ارتجاع و بهره برداری فرمیست ها و اصلاح طلبان و دیگر گروه های بورژوازی می باشد. ما در همان نشست های اولیه به رفقای که خواهان شنیدن دلایل ما برای عدم شرکت در چنین ائتلاف و آکسیون هایی بودند خاطر نشان کردیم که هدف فوری و محوری ما "ایجاد حزب طبقه کارگر" می باشد و هرگونه انحرافی را از این هدف به نفع بورژوازی و مخالف منافع پرولتاریا می دانیم. انتقاد اصلی ما به آن نیروهایی است که با وجود تعیین چنین هدفی، در چنین مجامع و آکسیون هایی شرکت می کنند و با علم کردن حضور خود، مهر تأییدی بر آن می زنند. آیا بهتر نبود این بازداشت شدگان، اسارت را برای بخش کردن نشریات و اعلامیه هایی سراسری و ویژه ی "اول ماه مه" در مجلات کارگری و آشنا ساختن کارگران با اهداف کمونیستی خطر می کردند؟ گو اینکه در صورت اتخاذ چنین تاکتیکی برای برگزاری "روز جهانی کارگر" تعداد بازداشت شدگان به چنین ابعادی نمی رسید.

به هر حال کار از کار گذشته است و جنبش کمونیستی بار دیگر آلودگی خود را به توهام رویونیستی و اپورتونیستی به نمایش گذاشت. ما در تبلیغات و ارائه نظرات خود بر اصول کمونیسم و تجربیات این جنبش تأکید می کنیم، اما هر بار که باید تعهد خود را به اجرای آنها در عمل نشان دهیم، تسلیم غریزه ی خود گشته و به دنبال روی از موج دامن زده شده توسط فرمیست ها و اپورتونیست ها می افتیم. در عوض همکاری نزدیک تر با نیروهای همسو در جهت حرفه ای کردن تقسیم کار و برداشتن گام های اساسی بسوی ایجاد حزب طبقه کارگر، خود را در چهارچوب منافع بورژوازی و هدف محدود کردن مبارزات کارگری به خواسته های صنفی زندانی می کنیم. به بهانه ی "مخفی کاری" از ایجاد ارتباط مستقیم و منظم با همفکران خود اجتناب کرده، اما در جلسات علنی اینگونه ائتلاف ها شرکت کرده و در میان پارک لاله، بیرق هوا می کنیم. به بهانه جلوگیری از دستگیری در هفت سوراخ قایم شده، اما ناگهان خود را داوطلبانه و آگاهانه به دام ارتجاع می اندازیم. تا زمانیکه بین حرف و عمل ما چنین فاصله ی عمیقی وجود دارد، هرگز نخواهیم توانست جنبش کارگری را به یک جنبش طبقاتی ارتقا دهیم.

رامین رحیمی
۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۸

بحث آزاد

طبقه کارگر و نهاد "نماینده‌گی"

در اولین نبرد دو خط مشی رفرمیسم و مارکسیسم در میان کارگران هفت تبه، کمونیست‌ها مجبور شدند تا برای حفظ منافع طبقاتی کارگران منطقه در مقابل رفرمیست‌ها عقب نشینی کنند و بگذارند که شکل سندیکایی (اتحادیه‌ای) جای تجمعات شورایی (با اینکه به این نام خوانده نمی‌شد) را بگیرد. سوال این نیست که آیا می‌بایست از شکل سندیکایی حمایت کرد یا نه؟ اصولاً جای کمونیست‌ها نیست که بخواهند شکل مشخصی از اشکال سازمانی را برای پیشبرد مبارزات صنفی کارگری مطلق سازند و دیگر اشکال را مردود بدانند. چرا که این کارگران می‌باشند که در مبارزات روزمره خود، به تناسب با آگاهی طبقاتی‌شان، به شکلی از اشکال سازمانی عینیت می‌بخشند. [اگر رفرمیست‌ها در هفت تبه توانستند شکل سندیکایی را به کارگران آن بقبولانند، بدان علت بوده است که آن کارگران هنوز در توهم امکان رسیدن به خواسته‌های صنفی از طریق مذاکره و بده بستان با کارفرما و دولت سرمایه داری (سه جانبه گرایی) به سر می‌بردند.] متأسفانه شاهدیم که طیف وسیعی از اصطلاح "احزاب کمونیست"، تمام هم و غم خود را بر روی این موضوع گذاشته‌اند که آیا "سندیکا" حقانیت دارد یا "مجمع عمومی" یا "شورا" و یا ... این خط و نشان‌های کاذب صرفاً برای ایجاد تمایز بین گروه‌هایی است که در اتخاذ استراتژی اپورتونیستی مشترک بوده و نهایتاً از یک قماش‌اند. وظیفه کمونیست‌ها اینست که در کلیه تجمعات و سازمان‌های کارگری شرکت کرده و از آن‌ها برای انتقال آگاهی علم مبارزه طبقاتی به کارگران استفاده کنند. به نظر من رفقای فعال در شرکت نیشکر هفت تبه نمی‌بایست صف خود را از سندیکا جدا می‌کردند. بلکه ایشان باید شکست در یک نبرد با رفرمیست‌ها را می‌پذیرفتند و با شرکت فعال و خلاق خود، روابط پرولتری موجود در علم مبارزه طبقاتی را به کارگران می‌آموزانند و با شیوع اصول سوسیالیسم علمی، برای پیروزی کارگران در مقابل کارفرما و دولت سرمایه داری، و خط مشی انقلابی در مقابل رفرمیسم، در درازمدت، برنامه ریزی می‌کردند. البته این رفقا در گزارش خود، اشاره‌ای به نکات امنیتی نزدیکی به عوامل رفرمیست کرده بودند، که در صورت صحت، عملکردشان را توجیه می‌کند.

بطور کلی هر علمی دارای شیوه‌های تحقیق و آموزش ویژه خودش می‌باشد. شیوه‌ی تحقیق و آموزش در علم مبارزه طبقاتی، تلفیق تئوری مارکسیستی با پراتیک انقلابی است و جامعه و تجمعات گسترده‌ی مردمی، بویژه طبقه کارگر، هم موضوع و محل تحقیق در مورد مبارزه طبقاتی می‌باشند و هم محلی برای آموزش اصول آن به جامعه هستند. پس ما نمی‌توانیم چشم خود را به تجمعی چون سندیکایی که متشکل از حداقل هزار عضو کارگری است، و در شرکتی وجود دارد که حدود ۵ هزار کارگر را به استخدام خود دارد، و از آن مهمتر، در زندگی یک شهر چند ده هزار نفره از کارگران و مردم زحمتکش تأثیر مستقیم دارد، و در استان استراتژیک خوزستان صنعتی واقع شده است، ببندیم و می‌بایست نیروهای کمونیست موجود در آنجا را تقویت کرده و فعال‌تر سازیم.

مداخله‌ی مستقیم توده‌ای تنها راه رسیدن به اهداف کارگری است

یکی از بنیادی‌ترین اصول علم مبارزه طبقاتی به ما گوشزد می‌کند که انقلاب کار توده‌ها است و بخصوص انقلاب پرولتری اگر قرار است به پیروزی برسد، یعنی حکومت و ماشین دیکتاتوری بورژوازی را در هم شکند و حکومت شوراهای، یعنی ابزار اعمال دیکتاتوری پرولتاریا را جایگزین آن کند تا راه تغییر ساختار جامعه سرمایه داری و روابط و مناسبات آن را به روی طبقه کارگر بگشاید، تنها راهش مجهز نمودن طبقه کارگر به سوسیالیسم علمی و سازمان‌های طبقاتی مورد نیازش، بخصوص حزب طبقه کارگر است. و این مهم تنها می‌تواند با درگیر ساختن وسیع‌ترین تعداد توده‌های کارگری در مبارزه طبقاتی علیه سرمایه داری حاصل شود.

بورژوازی در چنین مقاطعی در مقابل محقق شدن این اصل ایستادگی کرده و با نفوذ در صفوف کارگران و تبلیغ و اجرای سیاست‌های تفرقه افکنانه و سازشکارانه کوشش می‌کند تا از درگیر شدن توده‌های کارگری در مبارزه طبقاتی جلوگیری کند. یکی از صور این تلاش‌ها سرکوب مستقیم است که با بالا بردن هزینه مبارزه برای کارگران از طریق اخراج دسته‌های مبارز ایشان و دور ساختن شان از محیط کاری و حبس و زندانی کردن رهبران آنها است. ما شاهدیم که حکومت اسلامی در استفاده از ابزار سرکوب خود صرفه جویی نکرده و در مواقع لازم با تمام قدرت قهریه‌ی طبقاتی‌اش به مقابله با آن بخش از طبقه کارگر که به میدان مبارزه‌ی رو در رو کشانده شده‌اند، روی می‌آورد. اما تاریخ مبارزه طبقاتی، هم به ما و هم به طبقه حاکمه، نشان داده است که در مقاطعی که جان به لب کارگران رسیده است و دیگر نمی‌توانند شرایط زندگی مرگباری که به ایشان تحمیل شده است را تحمل کنند، شیوه‌ی سرکوب، یا "جماقی"، کارایی خود را از دست می‌دهد و به جای آنکه توده‌های کارگری را از میدان مبارزه روگردان کند، تعداد گسترده‌تری را به مبارزه می‌کشاند. بیش از دو قرن است که بورژوازی این واقعیت را آموخته و برای آنکه از درگیری‌های مستقیم با کارگران اجتناب ورزد از مهره‌هایی در درون کارگران استفاده برده و با شیوع سندیکالیسم در میان کارگران به همان اهداف می‌رسد.

سندیکالیسم، دیدگاهی است لیبرالی که اساسش بر برداشت بورژوازی از "نماینده‌گی" استوار می‌باشد. این تئوری بورژوازی که قدمتش به قرن هفدهم میلادی بازمی‌گردد و می‌توان آن را در تئوری‌های "هوبز" و "لاک" پیدا کرد (که نهایتاً در نظریات "منتسکیو" به نهایت پختگی‌اش می‌رسد) اصل را بر این می‌گذارد که اجتماع بشری بواسطه طبیعت تجاوزکارانه‌ی بشر، در حالت یک اغتشاش و آشفتگی همگانی و یا "جنگ همه علیه همه" به سر می‌برده است. تا اینکه در طول تاریخ، پیش‌متوجه می‌گردد که با تداوم این وضعیت چیزی جز نابودی عمومی در انتظارش نیست. پس افراد تشکیل دهنده جامعه از حقوق تصمیم‌گیری و اختیارات اجرایی خود می‌گذرند و آن را به "نماینده" و یا "نماینده‌گان" خود تفویض می‌کنند. عده‌ای از ایشان که معتقدند این تفویض اختیارات باید قدرت را به یک نفر تحویل دهد، بنیانگذاران دیکتاتوری فردی بورژوازی بودند. و دیگرانی که معتقد بودند که این اقدام باید قدرت را به دست عده‌ای از نمایندگان منتقل کند، مبلغین نوعی لیگارشنی طبقاتی، یا نظام سیاسی پارلمانی، می‌باشند. برخلاف نظریات استبدادی هوبز، در تره‌های جان لاک و منتسکیو و اخلاف ایشان، "نماینده‌گی" از طریق انتخابات شکل می‌گیرد. که امروزه معتقدین به آن، نامش

را "دمکراسی" گذاشته‌اند. در واقعیت تفاوت چندانی نمی‌کند. چه این نمایندگان با زور شمشیر حقوق مردم را از ایشان سلب کنند و یا اینکه مردم به دست خود آن را به عده‌ی معدودی تسلیم نمایند، نتیجه‌اش شکلگیری نهادی از معدود افرادی از جامعه می‌باشد که نسبت به دیگران دارای امتیاز و مقام ویژه‌ای می‌باشند و منافع مشترکی در حفظ این امتیاز و مقام، یا به عبارت ساده‌تر "قدرت"، دارند. چنین دیدگاهی از "نماینده‌گی"، در جامعه سرمایه داری، همواره مورد تأیید و حمایت طبقه حاکمه بوده است. چرا که با این "نماینده‌گان" از میان ایشان برگزیده می‌شوند، یا به محض اینکه از میان مردم سر بیرون آورده و تبدیل به جمع ممتازی می‌گردند، در "حفظ قدرت"، هم-منفعت و هم-هدف با سرمایه داران شده و به بخشی از طبقه حاکمه تبدیل می‌شوند. به همین علت است که "نماینده‌گان مردم" در قوه مقننه، ضد مردمی‌ترین قوانین را پیشنهاد کرده و به تصویب می‌رسانند و یا "نماینده‌گان مردم" در قوه مجریه، سیاست‌هایی را اجرا می‌کنند که سرمایه داران را پولدارتر و فقرا را فقیرتر کرده و هنگام اعتراض مردم به این بی‌عدالتی‌ها، خونین‌ترین سرکوب‌ها را به ایشان تحمیل می‌کنند. چرا که دقیقاً هنگامیکه "نماینده‌ای" از بدنه مردم جدا شود و در موقعیتی ممتاز قرار بگیرد، دیگر شرایط "مردم" بودن را از دست داده و در موقعیت "ممتاز" و "قدرت" قرار دارد.

بحث آزاد

چنین شکلی از رابطه بین انسان ها در روند مبارزه طبقاتی سرمایه داران علیه روابط فئوالی و برای تأمین اهداف آن طبقه شکل گرفت. یعنی مثلاً در انگلستان، پارلمان متشکل از نمایندگان بورژوازی و خرده مالکان، با ادعای "نمایندگی" تمام اهالی آن جزیره، به مبارزه علیه سلطنت و دربار پرداخت. و یا در فرانسه نیز، هنگام عقب نشینی دربار در مقابل مبارزات مردمی، حکومت سلطنتی و شاه، مبتکر فراخواندن مجلس سنی متشکل از فئوال های بزرگ و کوچک و بورژوازی شهری (نمایندگان اصناف) شدند که در آن شرایط، با ادعای "نمایندگی" احاد ملت در مقابل سلطنت مطلقه قرار گرفتند. اصولاً نهادهای اجتماعی در روند مبارزه طبقاتی و بر مبنای اهداف طبقات خاص ظاهر می گردند. این نوع از "نمایندگی" نیز، در تاریخ جوامع بشری، بر مبنای نیاز طبقه سرمایه دار برای رسیدن به اهداف خاص طبقاتی اش شکل گرفته و ظاهر شد. درست مثل لباسی که خیاط باندازه و مناسب جته ی فرد مشخصی می دوزد. در اینجا خیاط، مبارزه طبقاتی بوده که چنین نهاد "نمایندگی" را بر مبنای شرایط اجتماعی و اهداف طبقاتی بورژوازی، یعنی مطابق با جته ی سرمایه داری دوخته است. بنابراین، جای تعجب ندارد که چنین الگویی از رابطه "نمایندگی" برانزده طبقه کارگر نباشد. در واقعیت تاریخی نیز دیده ایم که هرگاه طبقه کارگر چنین رابطه ای را در میان خود برقرار ساخته است، و با برگزیدن نمایندگانی از صفوف خود، با سلب اختیار از خود و انتقالش به ایشان، جایگاه ممتازی را به آنها اعطا کرده است، تنها به اهداف سرمایه داری خدمت کرده و نتیجه ای برای ارضاء نیازهای طبقاتی کارگران نداشته است. به همین تاریخچه ی سندیکاها و اتحادیه ها نظر بیافکنیم. این اشکال از نهادهای کارگری تنها تا زمانی موفق به پیشبری اهداف طبقه کارگر بودند که کلیه بدنه ی کارگران در تمامی شئون و ابعاد مبارزه مداخله داشته اند. یعنی، دوران های آغازین این تشکلات در قرن نوزدهم و دو سه دهه از قرن بیستم! اما با برقراری "نمایندگی" دوره ای، و جدا از بدنه ی کارگران، رفته رفته، این نهادها تبدیل به ابزار بورژوازی برای تحمیل اراده ی طبقاتی شان به طبقه کارگر شدند. مثال های تاریخی سازش و همدستی "نمایندگان" کارگری با کارفرمایان، تا حد چماقداری ایشان علیه توده های کارگری، بسیار زیاد است.

طبقه کارگر جهانی در روند مبارزه طبقاتی خود، رابطه دیگری از نهاد "نمایندگی" را معرفی کرده است. همانطور که گفتیم، نهاد "نمایندگی" تنها زمانی مناسب شرایط طبقاتی و تأمین کننده اهداف کارگران است که کلیه بدنه ی کارگری در تمام سطوح فعالیت آنها مداخله ی مستقیم داشته باشد. چنین رابطه ای را، از لحاظ تاریخی در کمون پاریس شاهد بودیم. و یا هم اکنون در بخش هایی از آمریکای مرکزی، به خصوص ایالات چیاپاز و اوچاکای مکزیک مشاهده می کنیم. اگر هم نخواهیم راه دور برویم، آن را در یکسال نخستین مبارزات هفت تپه شاهد بودیم که در جلسات همگانی "نمایندگانی" برای پیشبرد وظایف تعیین شده انتخاب می شدند و کاملاً تسلیم به اختیارات این جلسات بودند. مبارزه طبقاتی کارگران در طول تاریخ، چنین شیوه ای از الگوی "نمایندگی" را برانزده ی هیبت طبقاتی کارگران ارائه داده است و هر زمان که "نمایندگان" طبقه کارگر از بدنه ی مداخله گر آن جدا گشتند و برای خود جایگاه ویژه و ممتازی قائل شدند، سیر نزولی این مبارزات را باعث گشتند. ما نهایتاً می توانیم از نقطه آغاز شکست انقلاب روسیه مثال بزنیم که هنگامی آغاز گشت که "حزب بلشویک" حکومت را منحصرأ به دست آورد و در انتخابات شوراهای اعمال نفوذ کرد تا نمایندگان خودش بر جایگاه "نمایندگی" تکیه بزنند. نتیجه اش هم افول قدرت شوراهای بمثابه اعمال طبقاتی قدرت سیاسی بود، و این افت قدرت به جایی رسید که دیگر، حتی حزب بلشویک نیز نیاز تسلطش بر آنان را از دست داد و رسماً، انحلالشان را اعلام نمود.

از این تعاریف و مثالها نتیجه می گیریم که از دیدگاه طبقاتی کارگران، "نمایندگی"، زمانی معنا و مفهوم واقعی خود را می یابد که جمعیت انتخاب کننده اختیار تصمیم گیری و اجرای تصمیمات را برای خود حفظ کند و به نمایندگان منتخب تنها مسولیت انتقال و یا اجرای کامل تصمیمات موخده جمعی را بدهد. طبق چنین رابطه ای، جمع، اختیار آن را خواهد داشت که هر زمان و در هر مقطعی که صلاح بداند، نمایندگانش را عزل کرده و در صورت نیاز به داشتن نماینده، دیگران را انتخاب کند. پس اساسنامه ی یک جمع کارگری، خواه سندیکا باشد یا اتحادیه و یا ...، اولاً باید مجمع عمومی و یا کمیته کارخانه و یا جلسات عمومی را بعنوان نهادی دائم به رسمیت بشناسد که کلیه اختیار تصویب کلیه ی طرح ها و پیشنهادها را بصورت انحصاری داشته باشد و برای نمایندگان هیچ اختیاری به جز اجرای بی قید و شرط تصمیمات جمعی قائل نشود و نمایندگی افراد را برای هیچ دوره زمانی ای تضمین ننماید. و مهمتر از این اقدام رسمی، کلیه توده های یک مجتمع و یا منطقه می بایست فعالانه در تمامی سطوح آن شرکت داشته باشند. هر زمان که این حقوق از نیروی مادی پیشبرنده ی آن محروم شود، نتیجه ای جز انحلال آن نخواهد داشت. چه این انحلال قطعی و کامل باشد، و چه آنکه نمایندگان به حال خود رها شده تا کلیه اختیارات را قبضه کنند. بنظر من اینست الگوی "نمایندگی" برانزده ی جایگاه تاریخی طبقه کارگر و مناسب با منافع و اهداف آن!

احمد فارسی
اردیبهشت ۱۳۸۸

نامه های رسیده

تأثیر منفی فعالین خارج از کشور در روحیه مبارزان داخل

در دیکتاتوری ها، ما از یک نظر بسیار خوشبخت تر از شماهایی که در غرب زندگی می کنید هستیم. ما به هیچ یک از چیزهایی که می خوانیم و یا بر صفحه ی تلویزیون می بینیم باور نمی کنیم چون اطمینان داریم آنها تبلیغات و دروغ اند. برخلاف شما غرب گزیدگان، ما آموخته ایم فراسوی تبلیغات را بنگریم و سپیدی های بین سطور را بخوانیم. برخلاف شما، فهمیده ایم که حقیقت واقعی همواره تحریف شده است.

ژنرال بانک

آدم وقتی عکس و فیلم های رفقای خارج از کشور را در اینترنت و یا در بعضی از تلویزیون ها می بیند که در کمال امنیت و آسایش نظریه پردازی می کنند و همه را به فرو رفتن در کام اژدها دعوت و رهنمود های لازمه را صادر می کنند، با خودش می گوید چه اشکالی دارد ما هم بار و بنه مان را ببندیم و در ساحل امن و فارغ از هرگونه پیگرد و داغ و درفش به این سلسله ی بی انتها بپیوندیم و با گنده گوئی های خود تبدیل به کارشناس اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... بشویم و نامی نیک از خود به یادگار بگذاریم.

رفقا

به نظر من لازم است یکبار برای همیشه موضع خود را در برابر فعالین خارج از کشور روشن نماییم تا گمان نشود که خارج نشینی یک فضیلت است. باید نقش مرجعیت به داخل کشور منتقل شود. واقعیت این است که در جنبش حاضر، حاشیه شدت بر متن غلبه کرده است. متأسفانه در حال حاضر هر فعالی خواه ناخواه گوشه چشمی به خارج از کشور دارد. تا تقی به توقی می خورد آقا یا خانوم سر از دیار فرنگ در می آورد و باقی ماجرا... حتماً با احتیاط می گویم - و حمل بر توهین به مبارزین صادق نشود - که قصد ونیت تعدادی از فعالین، مطرح شدن در سایتها و محافل و بعد سر فرصت در رفتن و خود را به ساحل امن رساندن است.

یاد افرادی مانند غلامحسین ساعدی به خیر که تا پیش به خارج از کشور رسید شروع کرد به پژمردن. تا ریشه اش از خاک کنده شد، افسرد و دق کرد و مرد. این آقایان و خانمها، اما، الی ماشاءالله هر روز بشاش تر و سرورم گنده تر از روز قبل چنان فریاد هل من مبارز بر می آورند که گاه امر به خودشان هم مشتبه می شود که کاره ای اند. حکایت من آنم که رستم بود پهلوان است.

رفقا بیاید دست از رودر باسی برداریم و تکلیف خود را با کسانی که فرار را بر قرار ترجیح می دهند روشن کنیم. بیاید روشن و آشکار بگوییم که ما در اینجا در میان دریای شیر و عسل نخفته ایم. ما را هم مثل شما تعقیب می کردند و می کنند و خواهند کرد. لازم است همه ی کسانی که وارد میدان مبارزه می شوند قبل از هر چیز تکلیف خودشان را با خودشان مشخص کنند. باید ملتفت باشند که گل همین جاست و همین جا باید برقصند.

من دوستانی را می شناسم که سابق بر این از فعالین بودند و اتفاقاً در سالهای دهه ی ۶۰ از ایران رفته اند. اینک با بچه های تحصیل کرده ی متنفر از سیاست، گاه برای سیاحت و زیارت و احیاناً رسیدگی به اموال و ارث و میراث خانوادگی تشریف می آورند و چنان با دیده ی تحقیر در هموطنان زمانی مبارز و سابقاً آگاه می نگرند و چنان با تفرعن و اشمئزاز با مردم برخورد می کنند که آدم از ته دل آرزو می کند کاش هرچه زودتر گورشان را گم کنند و به همان بهشت اَمال شان برگردند.

با تشکر

مهرداد

پاسخ ما: البته حق با شما است. کانون مبارزه در درون کشور است و متأسفانه دیده شده است که برخی که مدعی رهبری مبارزه طبقه کارگر در ایران هستند، خود در خارج از کشور مستقر شده اند و اگر رابطه ای هم با مبارزین داخل دارند، رابطه خلاق و صحیحی نیست. البته این بدین معنا نیست که رفقای خارج هیچگونه کمکی نمی توانند به جنبش بکنند. اولاً آنها می توانند با درگیر شدن در مبارزه کمونیست های کشورهای خود، جدا از اینکه در فعالیت های عملی طبقه کارگر جهانی درگیر می شوند، رابطه متقابلی بین ما و ایشان برقرار سازند. ثانیاً می توانند با ارائه کارهای تئوریک خود به ما به غنای جنبش بیافزایند. اما متأسفانه دیده شده است در عوض چنین اقداماتی، ایشان در خیال خود مشغول تشکیل "ستاد های رهبری کننده" هستند که چیزی جز موازی سازی و پراکندگی در راه ایجاد حزب طبقه کارگر نبوده و نیروهای بالقوه انقلابی را به بن بست های همیشگی می کشانند.

تازه این فعالان نشان هستند. والا بیشتر عناصر فراری از ایران برای توجیه ترس و پاسفیسیم خود چنان داستان های عجیب و غریبی از شرایط مبارزه در ایران به خورد خارج از کشوری ها می دهند و یا با سمپاشی های خود، شجاعت مبارزان داخل را به زیر سوال های امنیتی و اخلاقی می برند که عناصر صادقی که بخواهند نیروی خود را در اختیار مبارزین داخل قرار دهند را ترسانده و پشیمانان می سازند. به هر حال این هم یکی از معضلات جلوی پای ماست که باید برای رفع آن برنامه ریزی کنیم. با امید به پیروزی!